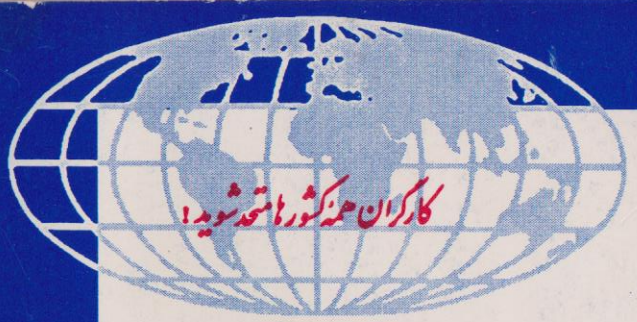

دُنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

۱۳۷۱ (۱)

www.iran-archive.com

انتشارات حزب تودهٔ ایران

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیسیون مرکزی حزب تودهٔ ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

۱۳۷۱ (۱)

www.iran-archive.com

دنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
بنیادگذار دکتر قلی ارانی
تأسیس ۱۳۱۲

دورهٔ ششم، سال اول شمارهٔ ۱
زمستان ۱۳۷۱

بها: معادل ۶ مارک آلمان (٤ دلار آمریکا)

آدرس پستی:

Postfach 100644
1000 Berlin 10
Germany

www.iran-archive.com

در این شماره:

«دنیا» ششمین دورهٔ فعالیّت خود را آغاز می کند		۱
بحثی پیرامون زمینه های تاریخی اختلاف و مشکلات نیروهای اپوزیسیون برسر ائتلاف وسیع	م. امیدوار	۵
شعری از شاعر مبارز یونانی، نیکوس بلتاس دوکاریس	ترجمهٔ: آرمیا	۱۹
جهان ما در آستانهٔ هزارهٔ سوّم: راه انقلاب اکتبر ادامه دارد	بهمن آزاد	۲۵
چه اشباحی است در گردش بر این کُهسار آبی رنگ	احسان طبری	۵۱
جمهوری اسلامی و تهاجم فرهنگی	سهراب فاطمی	۵۵
شقایق، تو بگوا	س. ی.	۶۲
نگاهی بر هنر، در فراخنای تئوری و تنگنای کاربرد آن	م. ع. مهمید	۶۳
«یک شاعر کمونیست باید تمام زندگی را تلفّظ کند»	روک دالتون	۷۳
اپوزیسیون عراق در گرداب «توفان صحرا»	ترجمهٔ: م. شفیق	۸۷

«دنیا» ششمین دورهٔ فعّالیّت خود را آغاز می کند

از انتشار نخستین شمارهٔ «دنیا» ۵۹ سال می گذرد. انتشار «دنیا» به همّت دانشمند و کمونیست مبارز، دکتر تقی ارانی، افقی تازه در فعّالیّت مطبوعاتی و فصل نوینی در مبارزهٔ مردم کشورمان علیه استبداد رضاشاهی گشود.

نخستین شمارهٔ «دنیا» در سخنی با خوانندگان وظایف خود را چنین تشریح کرد:

> دنیا در مسایل علمی، صنعتی، اجتماعی و هنری (صنایع ظریفه) از نظر اصول مادّی بحث می نماید و این اصل رژل تاریخی آن را واضح می کند....

نخستین دورهٔ انتشار «دنیا» بیش از یکسال به طول نیانجامید و در سال ۱۳۱۳ به دستور رضاشاه تعطیل و در سال ۱۳۱۸، به همراه ۵۳ تن در دادگاه «جنایی» به محاکمه کشیده شد. پس از شهادت دکتر ارانی در زندان، مجلهٔ «دنیا» نیز برای سال های متمادی انتشار نیافت.

درپی شکست جنبش ملّی شدن نفت و پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، توده ای های مهاجر به یادبود خاطرهٔ دکتر ارانی دوّمین دورهٔ «دنیا» را به مثابهٔ ارگان سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، به صورت فصل نامه منتشر کردنـد. این دوره از انتشـار «دنیـا» یکـی از طولانی ترین و پربارترین

www.iran-archive.com

دوره های انتشار آن بود که ۱۴ سال به طول انجامید. بر اثر اوج گیری مبارزهٔ مردم علیه رژیم شاه، «دنیا» از سال ۱۳۵۳ از شکل فصل نامه به صورت ماهنامه درآمد.

دورهٔ سوّم «دنیا» با طرح شعار «ضرورت سرنگون ساختن رژیم ضدّ ملّی و ضدّ دموکراتیک شاه» کار خود را آغاز کرد و بدین سان به پیشواز جنبش اوج گیرندهٔ مردم کشورمان شتافت.

چهارمین دورهٔ «دنیا» پس از سال های طولانی مهاجرت و سرکوب ساواک بار دیگر در ایران انتشار یافت. در مقالهٔ افتتاحیهٔ نخستین شماره می خوانیم:

سرانجام انقلاب ملّی و دموکراتیک که «دنیا» آنهمه در راهش بجان کوشیده بود، پیروز شد. رژیم استبداد سلطنتی دست نشاندهٔ امپریالیسم، که علی رغم هیمنهٔ ظاهریش، «دنیا» حتّی ثانیه ای در پوکی و پوچی و محکومیّت تاریخی آن تردید نداشت، به همّت مردم، در کارزار خونین، از پای درآمد و «دنیای» ارانی امکان یافت که بار دیگر در ایران نشر یابد....

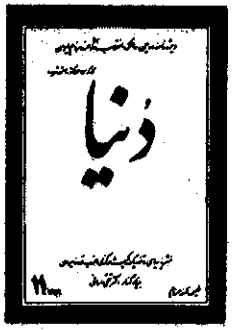

چهارمین دورهٔ «دنیا» در ایران آزاد شده آغاز به انتشار کرد و خوانندگان بسیاری را به سوی این مجلهٔ وزین، علمی و تئوریک کشاند، به گونه ای که «دنیا» توانست نقش ارزنده ای در تعلیم و تربیت نسلی نوین از مبارزان کمونیست بازی کند. «دنیا» پس از «نامهٔ مردم»، ارگان مرکزی حزب، از نخستین نشریات توده ای بود که بر اثر قدرت گیری ارتجاع مذهبی به محاق تعطیل کشانده شد و نتوانست به حیات پُربار خود ادامه دهد.

به دنبال یورش خونین جمهوری اسلامی، بار دیگر نویسندگان، تهیه کنندگان و حتّی خوانندگان «دنیا» به سیاه‌چال ها روانه شدند و زیر وحشیانه ترین

شکنجه‌ها قرار گرفتند. «دنیا» بار دیگر گروهی از بهترین قلم زنان، دانشمندان و همکاران خود را از دست داد و بدین ترتیب برای سال ها صدای آن خاموش شد.

انتشار پنجمین دورهٔ «دنیا»، در شرایط پس از شکست جنبش، در مهاجرت به سال ۱۳۶۴ از سر گرفته شد. این دوره از انتشار مجلّه به علّت درگیری ها و مشکلات مهاجرت متأسفانه مدت زیادی دوام نیافت و نتوانست به انتشار خود ادامه دهد.

اکنون، ششمین دورهٔ انتشار «دنیا» درپی تصمیم دوّمین پلنوم کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران، پس از برگزاری موفقیّت آمیز سوّمین کنگرهٔ حزب، با هدف بحث، بررسی و مداقه پیرامون مسایل مهم نظری (تئوریک) در شرایط بسیار دشوار جهان امروز کار خود را آغاز می کند.

این دورهٔ «دنیا» به پیشواز وظیفه ای دشوار می رود و امیدوار است که بتواند با همکاری تک تک اعضاء، هواداران و دوستان حزب این مهمّ را به انجام برساند.

ششمین دورهٔ «دنیا»، مانند دوره های گذشته، خواهد کوشید تا خوانندگان خود را با اطلاعات و بررسی های عمیق پیرامون اوضاع ایران و جهان آشنا کند و در خدمت پیشبرد مبارزهٔ مردم کشورمان علیه رژیم استبدادی و ضدّ دموکراتیک «ولایت فقیه» باشد.

ششمین دورهٔ «دنیا» همچون گذشته در خدمت دانش و هنر پیشرو خواهد بود و در این راستا به سنّت های پیشین خود وفادار خواهد ماند.

«دنیا» همچون گذشته به یاری و پشتیبانی مادّی و معنوی و نقد و نظارت هوشمندانهٔ همهٔ اعضاء، هواداران و دوستان حزب نیازمند است.

امید است که ششمین دورهٔ «دنیا»، با اوج گیری جنبش آزادی خواهانهٔ مردم کشورمان، به استقبال پیروزی خلق بر استبداد مذهبی رود و بار دیگر بتواند انتشار خود را به دور از اختناق، ترور و سرکوب، در ایران از سر گیرد.

www.iran-archive.com

ضرورت وحدت عمل

«حزب تودهٔ ایران معتقد است که یکی از عمده ترین علل پابرجا ماندن رژیم حکومت مطلقه پراکندگی و عدم هماهنگی بین نیروهای میهن پرست است و بهمین سبب است که کوشش در راه ایجاد چنین اتحادی را وظیفه ی مرکزی و مستمر خویش تلقی میکند. حزب ما کلیهٔ مساعی لازم را بکار خواهد برد تا در اطراف مسئلهٔ مرکزی مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک و علیه حکومت پلیسی ترور و اختناق همهٔ نیروها را، صرفنظر از تحلیل ها و تفسیرات و عقاید مختلفه مجتمع سازد.»

«اتحاد عمل در پیرامون مسائل روزانه از قبیل اقدامات مشترک برای دفاع از این یا آن زندانی سیاسی، مبارزه ی متحد در راه آزادی همهٔ زندانیان سیاسی، مبارزه ی مشترک برای افشاء جنایات و اعمال خلاف قانون سازمان امنیت و محاکم نظامی، مبارزهٔ متحد برای ارجاع محاکمات سیاسی به محاکم دادگستری، مبارزهٔ مشترک برای تصویب قانون عفو عمومی زندانیان و پناهندگان سیاسی، مبارزه ی مشترک برای آزادی اجتماعات و احزاب و تصویب قانون اجتماعات و غیره ـــ بهترین وسیله برای ایجاد زمینه ی چنین اتحادی است. اقدامات مشترک باید تدریجاً باین نتیجه انجامد که زمینه ی اتحاد برمبنای برنامه ی مشترک عمل را فراهم سازد....»

«حزب ما به پیروی از این روش در فعالیت روزمرّه ی خود با تمام قوا از حقوق مردم ایران و گروههای سیاسی میهن پرست و آزادیخواه، صرفنظر از آنکه عقاید و مشی آنها با ما موافق باشد یا نه، دفاع کرده و میکند.»

«سند تحلیلی» حزب تودهٔ ایران
سال ۱۳۴۸

بحثی پیرامون زمینه های تاریخی اختلاف و مشکلات نیروهای اپوزیسیون برسر ائتلاف وسیع

م. امیدوار

به جای پیشگفتار

نزدیک به چهارده سال از حکومت جمهوری اسلامی می گذرد. به جز دوران کوتاهی که طیف وسیعی از مردم و نیروهای سیاسی کشور از این رژیم پشتیبانی کردند، بخش اعظم زندگی جمهوری اسلامی و نیروهای سیاسی، مترقی، روشنفکر و پیشرو در مخالفت با یکدیگر، و از جانب رژیم اسلامی درجهت نابودی این نیروها صرف شده است.

اغراق نخواهد بود اگر ادعا کنیم که دوران ۱۴ سالهٔ حکومت جمهوری اسلامی یکی از خونین ترین، وحشیانه ترین و مخرّب ترین دوره های استبدادی در میهن ما بوده است.

ارزیابی علمی، منطقی و به دور از جزم گرایی این پدیده که چگونه چنین حکومتی پس از یک انقلاب عظیم مردمی بر سرنوشت مردم ما حاکم شده است، وظیفهٔ بسیار مهمّی است که هرگونه درنگ در آن تنها به طولانی تر شدن این دوران سیاه کمک می کند.

آنچه که امروز از میان نظرات، شعارها، و برنامه های طرح شده از جانب اکثریّت نیروهای سیاسی ایران می توان مشاهده کرد، هماهنگی نسبتا وسیع نظری

www.iran-archive.com

پیرامون ماهیّت استبدادی، ضدّ مردمی و ضدّ دموکراتیک رژیم جمهوری اسلامی است.

با چنین ارزیابی، و علی رغم تلاش های متفاوت و گوناگون، تاکنون گام مثبت و عملی برای ایجاد یک ائتلاف وسیع، همه جانبه و در عین حال استوار بر ساختارهای دموکراتیک که بتواند به مثابهٔ یک آلترناتیو جدّی و کارآ در مقابل رژیم جمهوری اسلامی عمل کند، برداشته نشده است و اکثر تلاش ها، علی رغم برخی موفقیّت های نخستین نتوانسته است به نتیج عملی دست یابد.

به گمان نگارنده، هنگام آن فرا رسیده است که به دور از تعارفات و ملاحظات سیاسی، روشن و با صداقت پیرامون مشکلات و مسایلی که سدّ راه این روند هستند، سخن گفت و تلاش کرد تا با روشن کردن عوامل ترمز کننده، سدّهای موجود در مقابل این روند را از سر راه برداشت.

تاریخچه و زمینه های اختلاف

متأسفانه، اختلافات نیروهای سیاسی ایران در بسیاری عرصه ها و زمینه ها، تاریخچه ای نسبتاً طولانی دارد. از پیدایی جنبش مشروطیّت، طیف های نظری مختلفی در جامعهٔ ما رشد یافت و سپس با پیدایش اردوگاه سوسیالیسم و تقسیم و دو قطبی شدن جهان، گسترش بیشتری یافت و انعکاس آن در جریان مبارزات مردم کشور ما برای ملّی شدن صنعت نفت به اوج خود رسید.

مرزبندی اختلافات، بیشتر در چارچوب دیدگاه های مختلف از تحولات جهان و برخوردهای میان دو اردوگاه عمدهٔ سرمایه داری و سوسیالیسم تقسیم بندی می شد و نیروهای سیاسی کشور با تأثیرپذیری از این دیدگاه ها، مبارزات سیاسی خود را برنامه ریزی و پیاده می کردند. تفاوت های عمدهٔ نظری را می توان در چارچوب مسایلی همچون شکل مالکیّت در جامعه، حقوق شهروندان کشور، و نوع حاکمیّت سیاسی گروه بندی کرد.

در این دوران پر جوش و خروش میان جریانات عمده سیاسی کشور ــ ملیّون،

حزب ما و جریان های مذهبی ــ علی رغم برخی هماهنگی ها و مبارزات مشترک در ابتدای کار، هیچگاه یک اتّحاد یا حتّی ائتلاف پایدار در مقابل دربار و سایر نیروهای ارتجاعی آنروز ایجاد نشد. امپریالیسم و ارتجاع با کاربرد حربه‌های مختلف و با استفاده از برخی روزنامه ها و مجلّات آن زمان، تمامی تلاش خود را برای عمیق تر کردن جوّ سوءظنّ، عدم اعتماد و اختلاف به کار گرفتند و باید گفت در این زمینه به نتایج بسیار چشم گیری نیز دست یافتند.

متأسفانه، تلاش های حزب ما برای غلبه بر بدبینی ها و سوءظنّ ها به نتایج مثبت نرسید و جنبش خلق، هنگامی که با یورش ارتجاع و امپریالیسم مواجه شد، نتوانست از خود دفاع کند.

ما همواره معتقد بودیم و همچنان بر این باور پای می فشاریم که:

> هرکس که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و دارای عقیده بوده که به مملکت و سعادت اهالی آن خدمت کند، برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون اعطاء کرده است بشناسد، خدمتگزار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و به دست عدالت بسپارد. ما او را از خود می دانیم. («سیاست»، ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ ۱، ۳ اسفندماه ۱۳۲۰).

شکست جنبش ملّی شدن نفت بدنبال کودتای ۲۸ مرداد، باعث تشدید اختلافات و بروز مشکلات جدّی تری میان نیروهای سیاسی ـ دموکرات و آزادی خواه جامعه گردید.

رژیم کودتا آگاهانه در جهت تشدید این اختلافات برنامه ریزی کرد و توانست با استفاده از دستگاه عظیم تبلیغاتی که در اختیار داشت، برای سال های طولانی امکان هرگونه نزدیکی و همکاری را بین طیف های نظری مخالف رژیم از بین ببرد.

تحمیل جنگ سرد بر جامعهٔ بشری در این سال ها نیز اثرات مخرّب فراوانی در تشدید اختلافات و گسست های بعدی برجای گذاشت که تا به امروز در

www.iran-archive.com

جنبش آزادی خواهانه کشور ما برجای مانده اند.

کم نیستند نیروهایی که هنوز، سال ها پس از پایان جنگ سرد، به رسم سال های گذشته در اعلامیّه ها و بیانیّه های خود، گروه های چپ و رادیکال را به «جاسوسی» و «وابستگی» متّهم می کنند و از هرگونه همکاری و نزدیکی با آنان طفره می روند. (رجوع شود به اسناد جبهه ملی در اروپا).

امروز پس از گذشت بیش از ۴۰ سال، و انتشار انبوهی اسناد و مدارک توسّط سازماندهندگان کودتا، دیگر کمتر کسی است که نداند کودتای ۲۸ مرداد به دست چه کسانی و به چه منظوری سازماندهی گردیده بود.

هدف عمدهٔ کودتا، به گواهی انبوهه ای از اسناد تاریخی و قابل دسترس، نابودی کامل جنبش ملّی و دموکراتیک، و حاکم کردن یک حکومت دست نشانده و مطیع منافع غرب در ایران بود. یکی از زمینه های اختلاف پیرامون تجربهٔ تلخ شکست ۲۸ مرداد، توانایی و یا عدم توانایی جنبش مردمی، سازمان ها و احزاب سیاسی روز در مقابله با این توطئهٔ ضدّ مردمی بود.

در سال های پس از کودتا، اکثر نیروهای سیاسی تلاش کردند تا بار سنگین این شکست را به دوش دیگران انداخته و دست خود را از هرگونه مسئولیتی بشویند. حزب ما در این زمینه مشترکاً از جانب حکومت کودتا، گروه های ملّی و برخی گروه های چپ، که در سال های پایانی چهل با تاثیرپذیری از تز مبارزهٔ مسلّحانه پدید آمده بودند، آماج شدیدترین حملات و تهمت ها قرار گرفت. حقایق و شواهد مهمّ تاریخی نادیده انگاشته شدند تا نظریّهٔ خاصّی برای توجیه مواضع گروهی و فرقه گرایانه به پیش برده شود. تا به امروز، متأسفانه هنوز یک ارزیابی علمی، دقیق، بی غرضانه و همه جانبه از تجربهٔ این شکست دردناک منتشر نگردیده است تا خواننده خود بتواند از میان اسناد و شواهد، به نتیجه گیری صحیح و منطقی دست یابد.

حزب ما در این زمینه نظرات مشخّصی داشته و دارد که تاکنون در کتاب ها و نوشته های مختلف منتشر شده اند. ما به هیچ وجه مدّعی نیستیم که اشتباه

نکردیم و تنها دیگران بودند که خطا کردند و از اینرو می بایستی بار سنگین مسئولیّت شکست را بر عهده بگیرند. ما در عین حال معتقد نیستیم که حزب تودهٔ ایران می بایستی مسئولیّت اشتباهات، ندانم کاری ها و ضعف های دیگران را بدوش بکشد. جسارت در بیان حقیقت و یافتن علل اشتباهات و مشکلات مبارزه، وظیفه ای است که تا به امروز از جانب بسیاری از گروه ها و سیاستمداران کشور ما، خصوصاً از جانب کسانی که اکثر ارگان ها و پست های حساس دولتی را اشغال کرده بودند، و در حساس ترین لحظات تاریخ از رجوع به مردم طفره رفتند، به کلّی نادیده انگاشته شده است. حزب ما شاید تنها نیروی سیاسی کشور باشد که حداقلّ در برخی عرصه ها تلاش کرده تا بر روی کمبودها و اشتباهات خود انگشت گذارد و به قصد درس گیری برای آینده، به ارزیابی منتقدانهٔ سیاست خود بنشیند.

رشد جنبش ضدّ استبدادی در سال های دههٔ پنجاه، بار دیگر مسألهٔ ائتلاف وسیع نیروها و کار مشترک برای سرنگونی حکومت ضدّ دموکراتیک شاه را به موضوع عمدهٔ بحث در میان نیروهای مخالف رژیم تبدیل کرد. علی رغم تلاش های گوناگون و از جمله فراخوان ها و گام های مختلف و متفاوت حزب ما، مسألهٔ ائتلاف نیروهای ملّی و مترقّی و همکاری مشترک آنها در یک چارچوب مترقّی و دموکراتیک لاینحلّ باقی ماند. این نیروها نتوانستند با مذاکره و گفتگو بر مشکلات و اختلاف نظرات موجود در آن دوران فائق آیند، و این یکی از اساسی ترین ضعف های جنبش مردمی کشور ما بود که بعدها در مجموع، ثمرات فاجعه باری بدنبال داشت. نیروهای مذهبی به رهبری خمینی توانستند با استفاده از این پراکندگی و با اتکاء به پایگاه وسیع مذهب در میان توده ها، در روندی بغرنج و پرحادثه، نبض جنبش را بدست گرفته و مُهر و نشان خود را بر آن تحمیل کنند.

پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ و تحوّلات در نیروهای سیاسی کشور

پیروزی جنبش عظیم بهمن ۵۷ بر حکومت استبدادی شاه، امکانات عظیم

www.iran-archive.com

مادّی و معنوی را در جامعهٔ ما آزاد کرد و چشم انداز نوسازی و بنا نمودن ایران آزاد و آباد را بیش از گذشته در مقابل مردم ما قرار داد.

از همان فردای پیروزی انقلاب، نظرات پیرامون چگونگی حرکت این جنبش عظیم مردمی به پیش و مسألهٔ تصاحب قدرت در دستور کار نیروهای سیاسی مختلف قرار گرفت.

شرکت نیروهای مختلف سیاسی، با نظرات، برداشتها و برنامه های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی مختلف در انقلاب را می توان در چارچوب مثل گویای «هرکسی از ظنّ خود شد یار من» خلاصه کرد.

ویژگی این دوران، برخورد مستبدانه و غیردموکراتیک نیروهای مذهبی با نظرات متفاوت و غیرمذهبی در درون جامعه بود. این شیوهٔ نگرش، زمینه ساز بازسازی استبداد و سرکوب نیروهای مخالف در کشور ما شد. بسیاری از نیروهای سیاسی، و از جمله حزب ما، متأسفانه نتوانستند این روند را از همان ابتدای کار به درستی تشخیص دهند و در برابر آن موضع جدّی اتّخاذ کنند. امیدواری و خوش بینی بیش از حدّ به توان جنبش مردمی، کم اهمیّت دادن به عوامل ذهنی و مهر ونشان مذهبی ای که انقلاب از ابتدا با خود داشت، و خوش باوری نسبت به شعارهای «رادیکال» مطرح شده از جانب خمینی و یارانش، از زمینه های عمدهٔ تشخیص غلط و ناصحیح نیروهای سیاسی پیرامون روند درحال شکل گیری در کشور ما بود.

از جانب ما، مبارزه بر ضدّ امپریالیسم و شعارهای «ضدّ امپریالیستی» خمینی و طرفداران او آنچنان عمده شد که موضاعات حیاتی و مهمّ دیگر، از جمله حقوق و آزادی های دموکراتیک، به حاشیهٔ برنامهٔ مبارزاتی حزب رانده شد و این روند تا آنجا پیش رفت که گنجانده شدن اصل غیردموکراتیک «ولایت فقیه» در قانون اساسی کشور، با مخالفت جدّی ما روبرو نگردید.

اگر بخواهیم با اتّکاء بر اسناد و شواهد موجود مواضع نیروهای سیاسی عمدهٔ کشور را در این زمینه بررسی کنیم، باید بگوئیم که اکثریّت قاطع این نیروها به

دلایل مختلف دچار این خوش بینی بی پایه گردیده بودند و تا هنگامیکه مورد حملهٔ مستقیم نیروهای اسلامی قرار نگرفتند، همچنان امیدوار بودند با حلّ اختلافات خود با حاکمیت اسلامی، بتوانند در قدرت سیاسی شریک شوند. از بخش عمده ای از ملیّون به رهبری مهندس بازرگان گرفته (که در ابتدای انقلاب بخش مهمّی از پست های کلیدی دولتی را اشغال کرده بودند) تا مجاهدین خلق که خود را فرزندان «امام» می دانستند و خمینی را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری خود معرّفی کردند، تا سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریّت) و حزب ما که از «خط امام» دفاع می کردند، هیچ یک نتوانستند روند شکل گیری و غلبهٔ تدریجی اختناق و استبداد را به درستی تشخیص دهند و در موقعیّت مناسب با آن مبارزه کنند.

بخش بزرگی از این نیروها، علی رغم آنکه در بسیاری از عرصه ها، از جمله ضرورت تحوّلات عمیق اجتماعی - اقتصادی، دارای نظراتی مشابه و نزدیک بودند، نتوانستند در یکی از دشوارترین و حسّاس ترین لحظات تاریخ کشور ما، از پوسته فرقه گرایان خارج شده و به مثابهٔ یک جنبش بزرگ مردمی و مترقّی، سدّ راه رشد ارتجاع و استبداد گردند.

این روند به نیروهای واپسگرا و ضدّ دموکراتیک ــ خمینی و طرفدارنش ــ اجازه داد تا با یک بازی سیاسی ماهرانه و فریبکارانه، این جنبش و سازمان ها و احزاب مترقّی را از هم جدا کرده و بصورت جداگانه به آنها یورش ببرند. عواقب این شکست برای مجموعه نیروهای مترقّی و پیشرو، خصوصاً حزب ما، بسیار دردناک و سنگین بود.

حزب ما در اسناد رسمی خود، از جمله اسناد کنفرانس ملّی، مفصّلاً پیرامون این دوران و سیاست های حزب در عرصه های گوناگون اظهار نظر کرده است که بی شک در آینده با روشن تر شدن حقایق و فاکت ها، می تواند تدقیق، تکمیل و یا اصلاح گردد.

www.iran-archive.com

شکست انقلاب بهمن و عملکرد نیروهای سیاسی کشور

از تثبیت حاکمیّت ارتجاع در میهن ما بیش از ده سال می گذرد. بیش از یک دهه است که از یکسو، نیروهای مخالف و درعین حال مترقّی و پیشرو جامعهٔ ما به وحشیانه ترین شکل ممکن توسّط جمهوری اسلامی سرکوب شده اند و تاکنون هزاران نفر جان خود را برسر آرمان های والا و انسانی، برای استقرار دموکراسی و عدالت اجتماعی گذاشته اند، و از سوی دیگر، بخش عمدهٔ توان و انرژی این نیروها نه تنها در جهت بازسازی و زنده کردن جنبش مردمی عمل نکرده است، بلکه به شکلی مخرّب و غیرقابل تصور به کالبدشکافی و تلاش در جهت نابود کردن یکدیگر به کار گرفته شده است. تجربهٔ پردرد این شکست به شکل تأثر انگیز و نگران کننده ای با تجربهٔ جنبش ملّی در سال های ۳۰ همسان است. اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم بخش عمده ای از این سال ها صرف «مبارزه» برای یافتن «خائنین» به جنبش و کسانی که «در فردای پیروزی خلق» می بایستی «در دادگاه های خلقی» ــ آن هم نه توسّط سران جلاّد رژیم بلکه به دست قربانیان آنان ــ محاکمه شوند، گردیده است.

هرکس، دیگری را مقصر می داند و همه با ادّعاهای پیامبرگونه مدّعی اند که تمامی این حوادث را از نخستین روز بیش بینی کرده بودند. حتّی وزرا و رئیس جمهور سابق جمهوری اسلامی (آقای بنی صدر) نیز از قافله عقب نمانده و امروز نسبت به همه نیروهای دیگر مدّعی اند.

برخی از این نیروها تا آنجا پیش رفته اند که به کلّی منکر مواضع گذشته خود می شوند و از قبول هرگونه مسئولیت طفره می روند. (نگاه کنید به صحبت ها و مصاحبه های آقای رجوی که مدّعی است مجاهدین از همان روز اوّل با خمینی مخالفت و مبارزه کردند.)

آنچه که در این میان به کلّی فراموش شده، وضعیت دردناک و سرنوشت اسف بار مملکت و میلیون ها انسانی است که ناچارند در شرایط دشوار ترور و

اختناق زندگی کنند.

مشخّص نیست که حاصل این زدوخوردها، ادّعاها، تکذیب ها، تهدیدها و تلاش ها برای بی آبرو جلو دادن ساپرین، چگونه می تواند به استقرار دموکراسی در میهن استبداد زدهٔ ما کمک کند.

به گمان نگارنده، این پدیده بیش از هرچیز نشانگر ضعف فرهنگی، بی باوری به دموکراسی و آزاد اندیشی، و برخورد غیرمسئولانه و خودخواهانهٔ بخش عمده ای از نیروهای اپوزیسیون با سرنوشت غم انگیز مردم و کشور ما است. هرکس در این آشفته بازار خود پیامبری است با «رسالت رهبری» جنبش، و کمتر از آن را به هیچ وجه پذیرا نیست.

سؤالی که با نگرانی زیاد می تواند مطرح باشد اینست که، چگونه نیرو و یا نیروهایی می توانند مدّعی آزادی خواهی و دموکراسی باشند و در عین حال به خود اجازه دهند تا بر اساس چارچوب های فکری خود، دیگران را از «حق حیات» و «حق مبارزه» منع کنند؟

حزب ما در سال های اخیر تلاش کرده است تا حتّی المقدور از چنین برخوردهایی بپرهیزد. ما با بسیاری از نیروهای مخالف رژیم جمهوری اسلامی اختلافات نظری جدّی داریم. ما با برخی از این نیروها، از جمله نیروهای طرفدار سلطنت، سال های طولانی مبارزه کرده ایم، و کم نیستند اعضاء و هواداران حزب ما که در دوران حکومت پهلوی، به زندان افتادند، شکنجه شدند و یا به جوخه های اعدام سپرده شدند. معذالک ما معتقدیم که قبول اصل پلورالیسم، دمکراسی و منشور جهانی حقوق بشر حکم می کند تا همهٔ نیروها تا آنجائی که فاشیسم و نژادپرستی را تبلیغ نکنند، آزاد باشند تا نظرات خود را تبلیغ کنند و در فردای آزادی میهن، این نظرات را برای تصمیم نهایی به مردم ارائه دهند. نیروهایی که به هر دلیل و بهانه نمی توانند تحمّل نظرات مخالف، ولو ارتجاعی، را داشته باشند، نمی توانند مدافع جدّی دمکراسی و آزادی در جامعه باشند.

عملکرد غیردموکراتیک، توهین، تهمت، عدم شناسایی حقوق سایر نیروها و

www.iran-archive.com

برخوردهای انحصارگرایانه، از ویژگی های بسیار منفی هستند که در سال های اخیر به شکلی گسترده در روابط بین سازمان ها و احزاب اپوزیسیون رواج داشته اند و از جانب برخی نیروها با اهداف مختلف به آن ها دامن زده شده است.

چنین برخوردهایی تفاوت ماهوی چندانی با عملکرد سرکوبگرانهٔ نیروهای اسلامی حاکم ندارند و این نگرانی جدّی را ایجاد می کنند که اگر چنین نیروهایی بتوانند قدرت سیاسی در کشور را بدست بگیرند، آیا این شیوهٔ عملکرد ضددموکراتیک را علیه سایر نیروهای دگراندیش به کار نخواهند برد؟ شواهد تاریخی بسیار نگران کننده ای در تأیید چنین امکانی وجود دارند که نباید به آنها بی اعتنا بود.

سؤالی که اینک برای بسیاری مطرح است این است که آیا با توجّه به آنچه که مطرح شد، می توان به آیندهٔ این مجموعه به مثابه یک آلترناتیو جدّی در مقابل رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی امیدوار بود؟ به گمان نگارنده، اگر روابط مسموم و روندهای مخرّب سال های اخیر همچنان ادامه یابند، پاسخ به این سؤال در کمال تأسف قطعاً منفی خواهد بود.

چگونه می توان از مردم انتظار داشت که با توجّه به تجربهٔ دردناک انقلاب بهمن ۵۷، به نیروهایی اعتماد کنند که حتی در تبعید و در زیر شمشیر استبداد نیز حاضر نیستند در چارچوب های دموکراتیک و با تحمّل نظرات مخالف به یک برنامهٔ مشترک برای استقرار آزادی در ایران دست یابند؟ همانطوری که تجربهٔ انقلاب نشان داد، تأخیر در ایجاد یک ائتلاف وسیع، با درنظر گرفتن اصول دموکراتیک و قبول پلورالیسم سیاسی ـ نظری، بی شک عواقب فاجعه باری برای جنبش ضداستبدادی میهن ما دربر خواهد داشت.

تجربیّات سال های اخیر کشور ما و سایر مبارزات ضدّ استبدادی در کشورهایی مانند شیلی، ترکیه، آرژانتین، برزیل، اروگوئه و ... نشان داده است که راهی جز مبارزهٔ مشترک علیه دیکتاتوری وجود ندارد.

عدم وجود یک ستاد مشترک مبارزه، در حالیکه شرایط زندگی بشدّت رو به

وخامت است و فشار طاقت فرسای زندگی، میلیون ها انسان هم میهن ما را زجر می دهد، تنها به طولانی تر شدن حیات رژیم ضدّمردمی کنونی یاری می رساند. چقدر تأسف انگیز است که در حالی که جنبش ها و قیام های وسیع مردمی شهرهای کشور را فرا گرفته، اپوزیسیون رژیم حتّی قادر به سازماندهی یک عمل مشترک در همبستگی با این جنبش های مردمی نیست.

زمان به سرعت سپری می شود و با طولانی تر شدن حیات رژیم استبداد، نیروهای ارتجاعی قادر خواهند شد تا کم کم بر مشکلات کنونی غلبه کرده و صفوف نیروهای مخالف بیش از پیش تضعیف کنند.

حزب تودهٔ ایران نخستین سازمان سیاسی کشورما بوده است که از نخستین روز تأسیس، خالصانه و فداکارانه در راه اتّحاد وائتلاف نیروهای مترقّی و آزادی خواه کشورمان رزمیده است. برخی نیروها این تلاش اصولی حزب ما را نشان ضعف ها و کمبودهای آن دانسته اند، درحالیکه در بسیاری از این مقاطع، حزب ما در پیشاپیش جنبش های عظیم مردمی، از حمایت گروه وسیعی از زحمتکشان کشورمان برخوردار بوده است.

ما همواره معتقد بوده و هستیم که تاریخ و گذشت زمان، بزرگترین معلّمان دانشجویانی هستند که تازه گام در عرصهٔ مبارزهٔ سیاسی گذاشته اند و کسی جز خود را نمی بینند. در دوران طولانی مبارزه با حکومت استبدادی گذشته بسیاری، ازجمله سردمداران رژیم شاه، مدّعی شدند که ریشهٔ حزب ما را از ایران کنده اند، و بسیاری از نیروهای سیاسی آنروز با برخوردهای مبتذل و غیراصولی، حزب ما و رهبری آن را «فراری» و «خارج کشور نشین»، و از اینرو «غیرانقلابی»، نامیدند و اعلام کردند که حزب تودهٔ ایران دیگر جایی در ایران ندارد. تاریخ پاسخ قاطع و سختی به این برخوردها داد. از یک سو، با پیروزی جنبش مردمی و امکان فعالیّت دوبارهٔ حزب در درون کشور، زحمتکشان آنچنان به حزب خود روی آوردند که «خطر توده ای ها» به مهمّترین معضل نیروهای ارتجاعی، از طرفداران رژیم سابق گرفته تا طرفداران خمینی، بدل شد (بی اساس نبود که خمینی موفقیّت در یورش

www.iran-archive.com

به حزب را بالاتر از پیروزی در جبهه های جنگ ارزیابی می کرد)، و از سوی دیگر، کسانی که در آن دوران حزب ما را بخاطر «ترک صحنهٔ مبارزه»، «فراری» و «غیرانقلابی» می خواندند، خود از نخستین کسانی بودند که با یورش ارتجاع صحنهٔ مبارزه را ترک کرده و به مهاجرت رفتند، و بالعکس، کسانی که «غیرانقلابی» و «فراری» خوانده می شدند، از جمله اکثریّت کمیتهٔ مرکزی و رهبری حزب ما، آگاهانه در سنگر مبارزه باقی ماندند، به بند و شکنجه گاه کشیده شدند و سرانجام نیز در برابر جوخه های اعدام جان خود را برسر آرمان های والای آزادی و سربلندی میهن باختند.

نباید گذاشت تجربه های تلخ گذشته بار دیگر تکرار شوند. به گمان نگارنده، هنگام آن رسیده که درس های تاریخ را همانطور که هستند، و نه آنطوری که می خواهیم باشند، فرا گرفت و آن ها را در مبارزهٔ دشوار کنونی به کار برد.

مسألهٔ این که چگونه می توان تاریخ را به وجود آورد، مستلزم دانستن درس های تاریخ است. همیشه هستند و خواهند بود کسانی که که از تجربهٔ تاریخ هیچ نمی آموزند، اما به نوبهٔ خود به تاریخ استناد می کنند، اشتباهات این یا آن نیروی سیاسی را به باد انتقاد و شماتت می گیرند و دائماً بر تشتّت و چندپارگی دامن می زنند. چنین برخوردها و روندهایی نمی توانند برای آینده کشور ما سالم و مفید باشند. حزب ما همچون گذشته بر سیاست اصولی فراخواندن و مبارزه در راه ایجاد ائتلاف و اتّحاد نیروها پای خواهد فشرد و در این عرصه تمام توان خود را به کار خواهد گرفت. زمان به سرعت سپری می شود و فرصت های استثنایی برای رهایی میهن از یرغ استبداد تکرار نخواهد شد. باید وقت را غنیمت شمرد، باید بر پیشداوری های کهنه و بدبینی های تازه غلبه کرد. باید سدّهای مانع ائتلاف را از سر راه برداشت و جبههٔ وسیع نیروها را برای آزادی، عدالت و طرد رژیم ضدّ دموکراتیک «ولایت فقیه» هرچه سریع تر ایجاد کرد. در چارچوب وسیع مبارزه می توان بر اختلافات سیاسی و نظری فراراه آزادی غلبه کرد. مذاکره، سازش، و رسیدن به توافق، تا آنجا که اصول اعتقادی نیروها را خدشه دار نسازد،

تنها راه ایجاد ائتلاف و جبههٔ وسیع نیروها است. بگذار اختلافات امروز پیرامون تاریخ مبارزهٔ این یا آن نیرو و دوران گذشته را در فردایی که امکان برخورد آزاد اندیشه ها و عقاید وجود دارد به بحث و قضاوت مردم بگذاریم. بی شک در آینده این امکان پیش خواهد آمد تا مردم میهن ما آزادانه پیرامون درستی و نادرستی، حقانیت و رسالت نیروهای سیاسی و مبارزات آنان قضاوت کنند. حزب ما در این عرصه کوچکترین نگرانی ندارد. تجربهٔ طولانی مبارزات حزب ما، به مثابهٔ کهن ترین سازمان سیاسی کشورمان، و برخوردها و قضاوت های گوناگونی که از سوی دوستان و دشمنان با این تاریخ طولانی مبارزه شده است، به ما آموخته است که، به تاریخ می توان دروغ گفت، امّا تاریخ دروغ نمی گوید.

www.iran-archive.com

شعری از شاعر مبارز یونانی
نیکوس بلِتاس دوکاریس

نیکوس بلِتاس دوکاریس،[۱] در شهرستان اسپارتا، در جنوب یونان، چشم به جهان گشود و در هفده سالگی با شکنجه و زندان فاشیسم آشنا شد. او از اوان جوانی به ارتش آزادی بخش مردم یونان پیوست و به مدت ۳ سال علیه نیروهای متجاوز نازیست و فاشسیت مبارزه کرد و چندین بار در نبرد زخمی شد. وی پس از مداخلهٔ امپریالیست های انگلیس و آمریکا در یونان، دستگیر و زندانی شد و به اردوگاه «مکرونیسوس»[۲] که به «جزیرهٔ شیطان» معروف بود تبعید گردید. بلِتاس در سال ۱۹۶۷، به دنبال کودتای نظامی سرهنگ ها، به عنوان پناهندهٔ سیاسی به ایتالیا مهاجرت کرد.

در طول اقامت او در ایتالیا، بسیاری از روزنامه ها، مجلّات و مجموعه های ادبی این کشور به انتشار آثار وی دست زده اند. یکی از شاهکارهای بلتاس، به نام «گربهٔ کثیف» یا «نه همهٔ درهای یونان»، در بسیاری از تئاترهای ایتالیا به روی صحنه آمده است. تاکنون ۹ اثر از شاهکارهای بلِتاس در ایتالیا به رشتهٔ تحریر درآمده و منتشر شده اند. او اکنون در شهر «بولونیا» ـ ایتالیا زندگی می کند.

شعر «کنون ایران می سوزد» از جمله اشعار او است که از کتاب «ایران، قلب من»،[۳] که در سال ۱۹۸۳ در ایتالیا به چاپ رسیده، انتخاب و ترجمه شده است. بلتاس این کتاب را به مردم مبارز ایران و خسرو روزبه، قهرمان ملّی آنان، تقدیم کرده است. متن کامل این کتاب هم اکنون در دست ترجمه است و به زودی در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت.

۱- Nikos Bletas Ducaris
۲- Makronissos
۳- Iran, Cuor Mio

www.iran-archive.com

نیکوس بلتاس دوکاریس
ترجمهٔ: آرمیا

کنون ایران می سوزد

در تلاطم نابهنگام این شب
کشتی های زیادی از ناوگان ما گم شده اند
و ما در آغاز، شادمانه
قدم زنان بودیم به باغهای پر از گل
و نمایشنامهٔ روشن ایران.

در اندیشهٔ دیدار نگاری بودیم که
زمانی او را بخاطر تبعید،
شتابانه رها کردیم.
حساب می کردیم که هدیه ای را که قول ما بود
ــ بوسه ای از آویشن مرطوب
و خروش غرش بامدادی ــ
به او بدهیم.

دانه های اشک سرازیر شدند
پرچم تعصب، حکم مرگ،
نقد تفکر
سد کردند راه ما را....

هدیه ای که قول ما بود نرساندیم
آن بوسه های شیرین بیست سالگی مان....
حالا باید دوباره کوره راه های گذشته را
که در خاطرات کشته شدن زمان پنهانند

از سر بگیریم
و دوباره راهپیمایی های شبانه مان را
بیآغازیم.

کنون ایران می سوزد....

کلاغ های اشک، دهکده ها،
شهرها، تپه ها، روح کودکان پاک،
صدای زندانبانان سربی ما،
رؤیای جوانی آبی رنگ، چهارشنبه بازار،
تفریح
پارک تفریح کودکان آفتاب.
مساجد سکوت مقدس، آرامش ایران را
از شبنم پوشانده اند.

مرگ را از هرسو
از درون جسمشان، مانند
هزاران شعلهٔ جهنمی می پاشند.

جنایت رگهای آنان را چرکین کرده است،
در شریانها خون جاری نیست،
فقط بر موج کشتار سوارند،
نفرت مغزشان را مسموم کرده است:
فکر آنان از کشتن نشان دارد.

کنون ایران می سوزد....

جنگ بیچارگان
سخنانش را فریاد می کشد
با هزاران و هزاران توپ
با بدن های تکه تکه شده

www.iran-archive.com

و اجساد دفن نشده
با دریاچهٔ اشک
مادران و پدران
نوعروسان و فرزندان.
جنگ فریاد می کشد....
رگه های کوچک سحرگاهی از آبشارهای وحشت
می گذرند و در شعله فرو می ریزند، پس از
خرد شدن از خشم کلاغ های رمیده
پرندگان خستهٔ دریایی، حتی آرزوهای مادران
با آتش صدها تفنگ می میرند، پیش از
رسیدن به ساحل ساده ترین امید.

زندان های مرگ، درها را
برای دفن بهار ما در تیرگی بازگشوده اند.
سوزن های شکنجهٔ الکترونیکی از شبکهٔ اندام
ما می گذرد، مرگ بردر هر اندیشه ای می کوبد.

در اعماق سکوت
سلول انفرادی
صدای روشن روح ترا
رفیق، شنیدم
ناقوسی است از عشق
از ایمان، از صلح.

چرا امواج زلزله خیز زهرآلود نتوانستند
ضربات قلب ترا، چهرهٔ حقیقت آهن گداختهٔ ما را
جعل کنند؟
ما حقیقتی را که فقط حقیقت است اعلام می کنیم
به تمام وطن های جهان عشق می ورزیم،
اشعار انسانیت را می سراییم،
ایران مان را آواز می خوانیم.

آری، می دانیم: آتش تزویر
از فراز خانهٔ شعرا
و کلبهٔ کشاورزان شهید می گذرد.
باران به اشک نارس کودکان بدل خواهد شد
تهدیدی که سعی آن دارد که اقیانوس آیندهٔ فرزندان
ما را نابود سازد، خشم کلاغ ها که می خواهد
زبان تمامی خلق را ببندد.

اما، ما تصمیم خود را اعلام کرده ایم که همراه بادی که
بر فراز تمام دهکده ها و میدان ها می وزد
کشتی خود را به بندر نسیم برانیم
و آن بوسه را به نگاری که
در نیمه راه مبارزهٔ ما، در انتظار ما است
برسانیم.

و آنگاه دیگر آشیانه ای برای کلاغ ها نخواهد بود
ستاره های شادی در خانه های
معدنچیان پیر، روی چاه های نفت،
بر صحنه های پرهیجان،
در مدارس درگشوده به علم،
بر مزرعه های ذرت رسیده،
در لبخند وطن ما، بر گهوارهٔ نوزادان،
بر ایران انقلاب و صلح، خواهد درخشید.

کنون که ایران می سوزد.

www.iran-archive.com

جهان ما در آستانهٔ هزارهٔ سوّم

راه انقلاب اکتبر ادامه دارد

بهمن آزاد

جهان ما، در آستانهٔ هزارهٔ سوّم، با تحوّلاتی بس عظیم و شگرف روبرو است. روندی که بیش از هفتادسال پیش با انقلاب اکتبر آغاز شد، و در این مدت تأثیراتی عمیق و دورانساز در سرنوشت تمامی بشریّت به جا گذاشت، اکنون به پایان یک دورهٔ معیّن از حیات خویش نزدیک می شود.

انقلاب اکتبر به جنبش های رهایی بخش مردم جهان نیروی تازه بخشید. در این مدت، با پشتیبانی مادّی و معنوی کشور شوراها، بسیاری از خلق های تحت سلطهٔ جهان توانستند خود را از زیر یوغ استعمار و استثمار امپریالیستی رها سازند و استقلال نسبی خود را در عرصه های سیاسی و اقتصادی به دست آورند. انقلاب اکتبر نقطهٔ آغاز روندی بود که به فروپاشی کامل استعمار کهن در سطح جهان انجامید.

در این روند بیش از هفتادسال، اندیشهٔ سوسیالیسم درسطح جهان گسترش وسیعی یافت و بیش از یک سوّم مردم جهان به اشکال مختلف راه سوسیالیسم را درپیش گرفتند. سوسیالیسم توانست فقر، گرسنگی، بیکاری، بیسوادی، بی خانمانی، و عدم دسترسی به بهداشت و فرهنگ را در بخش بزرگی از جهان ما ریشه کن سازد.

درجنگ دوّم جهانی، نیروهای هوادار سوسیالیسم، و در پیشاپیش آنها اتّحاد جماهیر شوروی، در درهم کوبیدن فاشیسم نقشی تعیین کننده بازی کردند و بدین ترتیب آیندهٔ بشریّت را از خطری جدّی که آن را تهدید می کرد رهانیدند.

نظم نوین جهانی

www.iran-archive.com

در دوران پس از جنگ، سوسیالیسم نقش تعیین کننده ای در تأمین صلح جهانی و جلوگیری از تبدیل رقابت های امپریالیستی به جنگ های نابودکننده، از آن نوع که در دو جنگ جهانی اتفاق افتاد، بازی کرد.

بحران در کشورهای سوسیالیستی

پیروزی انقلاب اکتبر و تشکیل اوّلین کشور و دولت کارگری در جهان، نقطهٔ آغاز روند دیگری نیز بود که به سهم خود تمامی ابعاد زندگی جامعهٔ بشری، ازجمله سرنوشت خود کشورهای سوسیالیستی، را تحت تأثیر قرار داد.

کشورهای بزرگ سرمایه داری، که از پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تأثیرهای آن درسطح جهان بیم داشتند، نخست از طریق نظامی، و سپس از راه تحمیل جنگ سرد، کوشیدند تا راه رشد سوسیالیسم را به هر شکل ممکن سدّ کنند. محاصرهٔ اقتصادی کشور اتّحاد شوروی و سپس مجموعهٔ کشورهای سوسیالیستی درعرض چند دههٔ گذشته، بخش مهمّی از این روند را تشکیل می داد. بدین سان، جهان به دو اردوگاه متخاصم تقسیم شد و رقابت تسلیحاتی عظیمی بین دو اردوگاه آغاز گشت.

تهدید نظامی و محاصرهٔ اقتصادی از سوی کشورهای امپریالیستی، طبیعتاً در کَژدیسه[1] شدن نظام سوسیالیستی برخاسته از انقلاب اکتبر نقشی مهمّ داشت و آن را از دستیابی به بسیاری از هدف های نخستین خود محروم کرد. به جرأت می توان گفت که آنچه امروز زیر عنوان «استالینیسم»، «سوسیالیسم سربازخانه ای»، «شیوه اداری ـ فرماندهی در سوسیالیسم» و «انحراف از سوسیالیسم» شناخته شده است، علاوه بر داشتن علل داخلی، یک عکس العمل تدافعی نظام سوسیالیستی در برابر تعرّض های نظامی و محاصرهٔ اقتصادی تحمیل شده از سوی کشورهای امپریالیستی نیز بوده است.

قربانیان اصلی تحمیل جنگ های گرم و سرد بر سوسیالیسم از سوی کشورهای امپریالیستی، علاوه بر کارگران و زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی، مردم کشورهای جهان سوّم نیز بوده اند. امپریالیسم، به منظور جلوگیری از رشد روندهای انقلابی در کشورهای جهان سوّم و جلوگیری از سمت گیری این

کشورها با کشورهای سوسیالیستی، به برپایی حکومت های سرکوبگر دست نشاندهٔ غرب، تحمیل مخارج هنگفت نظامی و غارت بی بندوبار منابع طبیعی کشورهای جهان سوّم دست زد.

بدیهی است که روند رقابت تسلیحاتی و نظامی شدن روزافزون روابط در سطح جهان، نمی توانست به بحران اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی، که برخلاف کشورهای امپریالیستی می بایست هزینه های هنگفت ناشی از آن را با استفاده از منابع داخلی محدود و زیر محاصرهٔ خود تأمین کنند، نیانجامد.

علایم نخستین این بحران اقتصادی در کشورهای سوسیالیستی، از اوایل دههٔ ۶۰ به شکلی هرچه واضح تر بروز کرد، و به تدریج به کند شدن آهنگ رشد اقتصادی در این کشورها انجامید.[2] امّا متأسّفانه، رهبران کشورهای سوسیالیستی به دلایل متعدّد، ازجمله عدم درک ضرورت های مرحلهٔ نوین تاریخی و پیروی از قالب ها و شیوه های کهنه، نتوانستند پاسخگوی نیازهای عاجل جوامع سوسیالیستی شوند.

تداوم وضعیّت بحرانی به مدت بیست و پنج سال، به نوبهٔ خود باعث بروز یک رشته تضادّها و مشکلات جدید، ازجمله بروز اختلافات ملّی و نارضایی های توده ای ــ که خود از تداوم مشکلات اقتصادی ناشی می شدند ــ و همچنین تضعیف و عقب ماندگی هرچه بیشتر موقعیّت بین المللی اتّحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در قبال کشورهای سرمایه داری پیشرفته، گردید.

درنتیجه، روند دگرگونسازی، که به درستی اما با تأخیری بیش از بیست و پنج سال آغاز گشت، به ناچار با مشکلاتی بیشتر و شدیدتر از آنچه در سال های ۶۰ با آن روبرو می بود، مواجه گردید. به علاوه، در اثر این تأخیر، روند دگرگونسازی به ناچار از مواضع اقتصادی بسیار ضعیف تر و با امکاناتی بسیار محدودتر، آغاز شد. به نحوی که کشور اتّحاد شوروی، که توانسته بود صدمات تخریبی ناشی از دو جنگ تحمیلی امپریالیستی را هربار در عرض کمتر از ده سال، با تکیه بر نیروی کار و منابع داخلی خود، بازسازی کند،[3] این بار، برای نوسازی اقتصادی نیازمند دریافت کمک از کشورهای سرمایه داری بود.

درعین حال، کشورهای امپریالیستی در عرض این ۲۵ سال بیکار ننشسته

www.iran-archive.com

بودند. آن ها توانستند با بهره برداری از شرایط مناسب ناشی از این تأخیر، بخشی از نارضایی های داخلی در کشورهای سوسیالیستی را به سمت ضدیت با سوسیالیسم سوق دهند و نیروهای هوادار سرمایه داری را در این کشورها سازماندهی کنند، و آن ها را برای قبضهٔ نهایی قدرت آماده سازند.

تمام این عوامل، همراه با اشتباهات فاحش ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی، و درنهایت پشت کردن گارباچف و یارانش به سوسیالیسم، باعث شد که روند دگرگونسازی، به جای نوسازی سوسیالیسم به فروپاشی آن منجر گردد و نتیجهٔ هفتاد سال زحمت، ازخودگذشتگی و فداکاری قهرمانانهٔ مردم و طبقه کارگر اتّحاد شوروی، این چنین به دست امپریالیسم و نیروهای داخلی هوادار آن، به سمت نابودی کشیده شود.

با فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود در اتّحاد شوروی، مردم جهان یکی از پشتیبانان عمدهٔ خود، و همهٔ مردم صلح دوست جهان، یکی از وزنه های عمدهٔ تعادل نیروهای جهانی به سود صلح را از دست دادند.[۴]

فروپاشی سوسیالیسم واقعا موجود، از هم اکنون به سلاح تبلیغاتی جدیدی در دست نیروهای امپریالیستی، در نبرد آنها علیه سوسیالیسم بدل شده است. این محافل می کوشند تا شکست تجربهٔ سوسیالیسم واقعا موجود را، که خود در کَژدیسگی آن نقشی عمده بازی کرده اند، به عنوان شکست نهایی آرمان سوسیالیسم به مردم جهان معرفی کنند. آنان سعی می کنند از این شکست، برتری نظام اقتصادی ـ اجتماعی سرمایه داری بر سوسیالیسم را نتیجه بگیرند.[۵]

امّا به شکست کشیده شدن تجربهٔ ساختمان سوسیالیسم در برخی کشورهای سوسیالیستی، به هیچ روی به معنای شکست سوسیالیسم به عنوان مرحلهٔ عالیتر سازماندهی روابط اقتصادی ـ اجتماعی جامعهٔ بشری نبوده است و نیست. اندیشهٔ سوسیالیسم، به مفهوم علمی امروزین آن، نه آفریدهٔ خیال پردازی گروهی روشنفکر آرمان گرا، که محصول مستقیم تضادهای عینی جامعه سرمایه داری است. زندگی اسفبار میلیون ها انسان قربانی سرکوب و استثمار سرمایه داری در سراسر جهان، نشان داده است که تضادهای نظام سرمایه داری، جز از راه استقرار جامعهٔ سوسیالیستی قابل حلّ نخواهند بود. دست آوردهای هفتاد سال تلاش

درجهت ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی، نه تنها ضرورت سوسیالیسم، بلکه قابل اجرا بودن هدف های آن را نیز به اثبات رسانده اند.

بحران سرمایه داری انحصاری

این نادرست خواهد بود اگر فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود را ناشی از برتری نظام اجتماعی ـ اقتصادی سرمایه داری بر سوسیالیسم تلقی کنیم. این درست است که در کشورهای بزرگ سرمایه داری، پیشرفت های شگرفی در عرصهٔ علوم و تکنولوژی به وقوع پیوسته و امکانات مادّی عظیمی برای برآورده ساختن نیازهای انسانی به وجود آمده اند. امّا درعین حال، نمی توان این حقیقت را نیز نادیده گرفت که بسیاری از این پیشرفت ها، به بهای ضایع شدن ثروت های طبیعی، و تباه شدن زندگی و استعدادهای میلیاردها انسان درسراسر جهان، به دست آمده اند. با اینکه کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری از امکانات قابل توجّه فنّی، صنعتی، بازرگانی و مالی بهره‌مند اند، امّا این امکانات و مزایا تنها در اختیار شماری معدود و اقلیّتی بسیار کوچک قرار دارند. اکثریّت مردم در این کشورها، از پیشرفت سرمایه داری جز فقر گسترده، بیکاری مزمن و همه گیر، تنزّل حقوق اجتماعی، تجاوز و عدم امنیّت، و محدودیّت آزادی ها، نصیبی نبرده‌اند.[۶]

بدین سان، نظام سرمایه داری، علیرغم ایجاد شرایط بالقوّهٔ مادّی برای ارتقاء جامعه بشری به مرحله ای بالاتر، انسان ها را در محرومیّت مطلق و مصیبت های عظیم ناشی از فجایع نظامی، استثمار شدید، نابرابری های بی سابقهٔ اجتماعی، و آلودگی محیط زیست نگاه داشته است.[۷]

طلایه دار سرمایه داری غرب، یعنی ایالات متحدهٔ آمریکا، در کنار ثروت بی‌کران، با فقر مزمن و بحران ژرف روبرو است. در این کشور، ۲ درصد جمعیّت بیش از نیمی از تمامی ثروت، و ۶ درصد جمعیّت بیش از ۹۰ درصد کلّ ثروت کشور را در مالکیّت خود دارند. ۵۲ درصد از سهام همهٔ شرکت های آمریکایی، امروز در مالکیّت کمتر از نیم درصد جمعیّت این کشور است.[۸]

درسمت مقابل، بیش از ۳۶ میلیون انسان در این کشور زیر خط فقر زندگی

www.iran-archive.com

می کنند.[۹] اکثریّت این افراد را کودکان و جوانان زیر ۱۸ سال، زنان، سیاه پوستان و سایر اقلیّت های ملّی و نژادی، و سالمندان بالاتر از ۶۰ سال تشکیل می دهند.[۱۰]

در ثروتمندترین کشور دنیا، بیش از پنج میلیون نفر بیخانمان زندگی می کنند که ظرف غذای آنان زباله دان های کنار خیابان ها، و مأمنشان پارک های عمومی و پیاده روهای اطراف ایستگاه های اتوبوس و قطار است.[۱۱] واقعیّت این است که درحال حاضر حدود ۴۰ میلیون نفر از مردم آمریکا، از نظر سطح زندگی به جهان سوّم تعلق دارند و بخش قابل توجّهی از آنان نیز خود را علناً «جهان سوّمی» می خوانند.

امّا این تنها بخش کوچکی از تصویر است. به این عدّه، باید میلیون ها، و حتّی میلیاردها، انسان محروم در سراسر جهان سوّم را نیز، که زیر سلطهٔ نظام سرمایه داری زندگی می کنند، افزود. حقیقت این است که سرمایه داری انحصاری در سطح جهانی عمل می کند و بخش اعظم نیروی کار تحت استثمار آن در کشورهای جهان سوّم قرار دارد. سودهای کلان ناشی از استثمار جهان سوّم، بخش قابل توجّهی از سرمایهٔ انباشت شده در کشورهای سرمایه داری پیشرفته را تشکیل می دهند.[۱۲] به همین سبب، هنگامی که از سطح رفاه در کشورهای سرمایه داری سخن می گوییم، ارزیابی ما باید به ناچار سطح رفاه بخش اعظم مردم جهان سوّم را نیز، که در دایرهٔ تولید سرمایه داری انحصاری قرار دارند، دربر گیرد.

با توجّه به این تصویر کلّی، به خوبی روشن است که به رغم ادّعاهای موجود، نظام سرمایه داری برای اکثریّت قاطع مردم جهان، نه ثروت و رفاه، که گرسنگی و محرومیّت و آلودگی و بیماری و اختناق و جنگ به ارمغان آورده است.

امپریالیسم امروز بیهوده بر «پیروزی» واهی خود بر سوسیالیسم می نازد. واقعیّت این است که کاهش رقابت های تسلیحاتی ناشی از جنگ سرد، از هم اکنون به «چشم اسفندیار» سرمایه داری بدل شده است. اقتصاد جنگی امپریالیسم را امروز «خطر صلح» تهدید می کند.

فروپاشی بخشی از سیستم جهانی سوسیالیسم و کاهش به اصطلاح «خطر

کمونیسم» در سطح جهان، از هم اکنون اقتصاد آمریکا را با بحران های عمیق و بیکاری بیسابقه روبرو ساخته است. حدود نیمی از مهندسان و متخصّصان علمی ـ فنّی این کشور، به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، در استخدام صنایع نظامی و یا روندهای وابسته به آن قرار دارند.[۱۳] امکانات اشتغالی این افراد، و بخش قابل توجّهی از نیروی کار آمریکا، که درخدمت صنایع نظامی قرار دارند، امروز به مخاطره افتاده است.

هزینه های هنگفت چندین دهه رقابت تسلیحاتی و ایفای نقش پلیس بین المللی برای سرکوب جنبش های رهایی بخش مردم جهان سوّم، زیربنای صنعتی و اقتصادی آمریکا را تضعیف کرده و این کشور را با بحران مالی عظیمی روبرو ساخته است. صنایع آمریکا، ازجمله صنایع فولاد، اتومبیل سازی، بانکی ــ و این روزها حتّی صنایع نظامی ــ با خطر ورشکستگی روبرو هستند. بسیاری از شهرهای بزرگ آمریکا، از هم اکنون اعلام ورشکستگی کرده اند. طبق برآورد متخصّصان امور بانکی آمریکا، دولت این کشور برای نجات سیستم بانکی از بحران، حداقلّ به ۵۰۰ میلیارد دلار پول نیاز دارد.[۱۴]

این درحالی است که دولت آمریکا امروز با کسر بودجهٔ سالانه ای معادل ۱۶۰ میلیارد دلار، و مجموع بدهی بیش از ۱/۳ تریلیون دلار، خود به بزرگترین بدهکار جهان بدل شده است.[۱۵] نزدیک به ۱۰ درصد از بودجهٔ سالانهٔ دولت آمریکا، صرف پرداخت بهرهٔ وام های گذشته به انحصارهای مالی بین المللی می شود. این مسأله، تأثیری اساسی در سیر دایم نزولی سطح زندگی مردم و گسترش فقر و بیکاری و بیخانمانی در این کشورداشته است. بحران مالی دولت آمریکا را وادار کرده است که حقوق بازنشستگی افراد را کاهش دهد، بیمه های اجتماعی کارگران و کارمندان را هرچه محدودتر سازد، و بودجه های آموزشی، فرهنگی، و بهداشتی را به حداقلّ برساند. این روند نه تنها در آمریکا، بلکه در همهٔ کشورهای سرمایه داری پیشرفته، با سرعتی روزافزون به وجه غالب سیاست اقتصادی دولت بدل می شود.

در چنین شرایطی روشن است که این «پیروزی» موقّت کشورهای سرمایه داری انحصاری و امپریالیسم بر کشورهای سوسیالیستی، به سرعت به ضدّ خود بدل

www.iranarchive.com

می‌شود، و می رود تا آن ها را با بحران هایی بسیار گسترده تر و شدیدتر از آنچه تا امروز با آن دست به گریبان بوده اند مواجه سازد.

حقیقت این است که سرمایه داری انحصاری نیز از مصاف با اردوگاه سوسیالیسم با زخم هایی بسیار مهلک بیرون آمده است ــ زخم هایی که بی‌تردید به تسریع مرگ حتمی آن کمک خواهند کرد.

آیا جهان امروز «یک قطبی» شده است؟

با تمام این اوصاف، آیا می توان از «یک قطبی» شدن جهان امروز سخن گفت؟ آیا می توان مدّعی شد که سرمایه داری از نبرد با سوسیالیسم به مثابهٔ تنها «قطب» و یک «ابرقدرت» نیرومند و بلامعارض ظهور کرده است؟

بی تردید امپریالیسم اکنون درمورد خود چنین تصوّری دارد، و باید انتظار داشت که امروز برمبنای چنین تصوّری نیز عمل کند. اما آنچه تاریخ و واقعیّت های جهان امروز نشان می دهند، جز این است.

در وهلهٔ اوّل باید به این واقعیّت تاریخی توجّه داشت که سوسیالیسم، به رغم تبلیغات امپریالیستی، هنوز در کوبا، چین، ویتنام، کره و ... زنده است و به مبارزهٔ تاریخی خود به شکل های مختلف ادامه می دهد.

امّا، مهمّ تر از این، توجّه به این اصل کلّی است که صحبت از «یک قطبی» بودن جهان، به خودی خود یک نقیض گویی است. تعریف هر «قطب» وجود «قطبی دیگر» را درخود نهفته دارد. پذیرش وجود «یک قطب» خود به خود به معنای فرض بر وجود «قطب دیگر» نیز هست. به علاوه، هر تغییر در شکل و ماهیّت یک قطب، بالاجبار به تغییر در شکل وماهیّت قطب دیگر نیز می انجامد و نابودی یک قطب، به معنای نابودی قطب دیگر نیز خواهد بود. این یک قانون عینی تاریخ و طبیعت است.[۱۱] به همین دلیل، ادّعای «یک قطبی» بودن جهان امروز ــ یا هر پدیده دیگر ــ به ناچار با قوانین تاریخ و طبیعت در تناقض قرار می گیرد.

علم تاریخ به ما می آموزد که نه فقط امروز، بلکه در تمام طول تاریخ تمدّن، جامعهٔ بشری هیچ گاه «یک قطبی» نبوده است. استثمار و تضادّ طبقاتی ناشی از

آن، همواره جامعهٔ بشری را به دو قطب عمده ــ قطب کار و قطب استثمار ــ تقسیم کرده است. نیروی محرّکهٔ جامعهٔ بشری نیز در تمامی طول تاریخ همین بوده است. این دو قطب عمده، در مراحل گوناگون روند رشد نیروهای مولدّه در جامعهٔ بشری، در قالب طبقات و نیروهای گوناگون اجتماعی متبلور شده اند، و پس از نفی تضادّهای هر مرحلهٔ تاریخی، در شکل و قالبی نوین و عالیتر مجدّداً ظهور کرده اند. این دوقطبی بودن جامعهٔ بشری، تا استقرار جامعه ای عاری از استثمار طبقاتی ــ و حتّی پس از آن، به شکلی دیگر ــ ادامه خواهد داشت.[۱۷]

با جهانی شدن شیوهٔ تولید سرمایه داری، تضادّ میان این دو قطب، در عالی‌ترین و ناب ترین شکل آن، یعنی تضادّ بین کار و سرمایه، تبلور یافت. این تضادّ، در سیر تکاملی شیوهٔ تولید سرمایه داری به سوی سرمایه داری انحصاری، به شکل تضادّ بین شمار معدودی از کشورهای امپریالیستی قدرتمند از یک سو، و دیگر ملل زیر سلطهٔ و استثمار سرمایهٔ بین المللی از سوی دیگر، بروز کرد.[۱۸] انقلاب اکتبر و ظهور قطب جهانی کار در قالب یک اردوگاه نیرومند سوسیالیستی، یک عکس العمل طبیعی تاریخی در قبال تحوّلات جاری در قطب سرمایهٔ انحصاری بود.

از آن زمان به بعد، این دو قطب عمده ــ یعنی اردوگاه سوسیالیسم و کمپ امپریالیسم ــ در یک ارتباط تنگاتنگ دیالکتیک، و براساس تأثیرگذاری متقابل بر یکدیگر، رشد کرده اند. سیر تکامل دیالکتیک تاریخ، جز این نیز نمی توانست باشد.

مارکس می گوید، تا وقتی حتّی یک برکهٔ سرمایه داری در تمامی پهنهٔ زمین وجود داشته باشد، رشد کمونیسم غیرطبیعی خواهد بود. تاریخ هفتاد سال گذشته، این پیش بینی داهیانه و علمی او را به وضوح اثبات کرد. این آموزش علمی مارکس، درعین حال مسیر صحیح حرکت تاریخی نیروهای مدافع سوسیالیسم واقعی را نیز برای آنان ترسیم می کند: راه دست یابی به سوسیالیسم واقعی و کمونیسم، نه مصالحه با سرمایه داری، بلکه امحاء کامل آن است.

از این گفتهٔ مارکس، درس های دیگری نیز می توان آموخت. از جمله اینکه، تأثیرهای قطب کار و سرمایه، تأثیرهایی متقابل اند و به همان ترتیب که وجود

www.iran-archive.com

سرمایه داری به کژدیسگی سوسیالیسم انجامید، حضور سوسیالیسم نیز سرمایه داری را کژدیسه کرده است.

واقعیّت حضور اردوگاه جهانی سوسیالیسم، طبقات حاکمه در جوامع سرمایه داری پیشرفته را وادار کرد که برای جلوگیری از گسترش اندیشهٔ سوسیالیسم درمیان کارگران، امتیازاتی بیش از آنچه که خود مایل بودند برای آنان قائل شوند. در سراسر جهان سرمایه داری پیشرفته، حقوق سندیکاها و اتّحادیه های کارگری، و حقّ کارگران در امضای قراردادهای جمعی با کارفرمایان، به رسمیّت شناخته شد. مبارزات کارگران در این کشورها، با بهره گیری و در بسیاری موارد، با اتّکاء بر نیروی جهانی اردوگاه سوسیالیسم، به سطحی نوین ارتقاء پیدا کرد. این مبارزات، به اصلاحات عمیق درجهت تأمین خواست های اجتماعی و اقتصادی کارگران انجامید.

در کشور آمریکا، جنبش کارگری، تحت هدایت حزب کمونیست این کشور، توانست نظام سراسری تأمین های اجتماعی و بیمهٔ بیکاری را به طبقهٔ حاکمه تحمیل، و آن را در قوانین رسمی کشور تثبیت کند. در کشورهای اروپای غربی، جنبش سندیکایی کارگران به عرصهٔ کارزار سیاسی وارد شد و در قالب بینش سوسیال دموکراتیک، به اصلاحات عمیق در روبنای سیاسی و شیوهٔ توزیع ارزش اضافی درسطح این جوامع دست زد. در بسیاری از این کشورها، سوسیال دموکراسی به وجه غالب روبنای سیاسی جامعه بدل گردید. اکنون این امتیازات اقتصادی و اجتماعی کارگران در کشورهای سرمایه داری به یک واقعیت عینی تبدیل شده اند و نظام اقتصادی کشورهای سرمایه داری پیشرفته را به شکل قابل توجّهی در سمت سوسیالیسم کژدیسه کرده اند.

در کشورهای جهان سوّم، تحوّلات از این هم عمیق تر برده است. با پشتیبانی مادّی و معنوی اردوگاه سوسیالیسم، استعمار کهن از روی زمین برچیده شد. بسیاری از کشورهای جهان سوّم، با تکیه بر اردوگاه سوسیالیسم، توانستند به استقلال سیاسی و تا حدّی اقتصادی دست یابند. در شمار قابل توجّهی از این کشورها، جنبش رهایی بخش ملّی سمت و سوی سوسیالیستی به خود گرفت، و در تعدادی از آن ها، ازجمله چین، کوبا، ویتنام، کره و ...، انقلاب سوسیالیستی به

پیروزی رسید.

حتّی اقشار بورژوازی ملّی در بسیاری از کشورهای جهان سوّم، توانستند با تکیه بر واقعیّت حضور اردوگاه سوسیالیسم، به دفاع از منافع ملّی خود برخیزند و علیه سلطهٔ غارتگرانهٔ سرمایه بین المللی و امپریالیسم به مبارزه بپردازند. جنبش ملّی شدن صنعت نفت ایران، تحت رهبری دکتر مصدق، نمونهٔ بارزی از این واقعیّت بود.

صف بندی برخی اقشار بورژوازی کشورهای جهان سوّم دربرابر امپریالیسم تا امروز ادامه یافته است و حتّی حکومت های وابسته نیز اینجا و آنجا به خود اجازه می دهند که در مقاطع گوناگون دربرابر سیاست های امپریالیسم بایستند، و اگر نه درجهت منافع مستقلّ ملّی مردم، حداقلّ درجهت دفاع از منافع محدود خود، به شکل خودسرانه عمل کنند. نمونهٔ رهبران اسرائیل، نوریه گا در پاناما، صدّام حسین در عراق، ملک حسین در اردن، و ده ها نمونهٔ دیگر، همه حاکی از این واقعیت انکارناپذیر اند. حتّی شاه ایران نیز این اواخر به خود اجازه می داد که برسر تعیین نرخ سرسپردگی خود، با امپریالیست ها چانه بزند.

این استقلال نسبی برخی اقشار بورژوازی از امپریالیسم، به پیدایش جنبش کشورهای غیرمتعهّد انجامید. در این جنبش حتّی ارتجاعی ترین حکومت های جهان سوّم نیز شرکت دارند. وجود این جنبش، خود نشانهٔ دیگری از تأثیر عظیمی است که قطب جهانی کار روی برآیند نیروهای طبقاتی درسطح جهان داشته است. با کمک اردوگاه سوسیالیسم، این جنبش توانست امپریالیسم را در سطح نهادهای بین المللی ــ از جمله سازمان ملل متحد ــ منزوی کند و آن را وادار سازد تا برای پیشبرد منافع و هدف های خود در این نهادها، به شکل فزاینده ای به استفاده از حقّ وتو و اِعمال فشارهای اقتصادی متوسّل شود.

سوسیالیسم واقعاً موجود، به رغم همه کاستی هایش، به خاطر دست آوردهای عظیمی که برای زحمتکشان به ارمغان آورد، در میان قشرهای میانی، و به ویژه روشنفکران کشورهای جهان سوّم، احترامی عمیق برای آرمان سوسیالیسم ایجاد کرد. به جرأت می توان گفت که امروز، اکثریّت قاطع روشنفکران جهان سوّم به آرمان سوسیالیسم ــ به این یا آن شکل آن ــ اعتقاد دارند. در برخی کشورها، این

www.iran-archive.com

آرمان با اشکال مشخّص نیازها و آگاهی های اجتماعی موجود تلفیق شده و به بینش حاکم دولتی بدل گشته است. به عنوان نمونه می توان از انواع و اقسام «سوسیالیسم آفریقایی» ــ قوام نکرومه، قانون ...، و حتّی «سوسیالیسم اسلامی» در لیبی ــ نام برد.

امّا شاید بتوان گفت که برجسته ترین دست آورد غیرقابل بازگشت سوسیالیسم واقعاً موجود، تأثیر آن در ارتقاء و گسترش تعریف حقوق بشر درسطح جهان بوده است. نمونهٔ کشورهای سوسیالیستی باعث شد که مفهوم حقوق بشر به عرصهٔ اقتصادی نیز تعمیم داده شود و حقوقی چون حقّ کار و اشتغال، حقّ مسکن، حقّ بهداشت و حقّ تحصیل، و اصولی چون عدالت اجتماعی و صلح، به عنوان حقوق پایه ای انسان ها در سطح جهان به رسمیّت شناخته شوند. این مفهوم گستردهٔ حقوق بشر، که امروز مورد پذیرش اکثریّت قریب به اتّفاق بشریّت قرار گرفته، بیش از هرچیز یک حقوق بشر مُلهَم از اصول سوسیالیسم است.[۱۱] تضمین چنین حقوقی، که امروز به خواست همهٔ مردم جهان بدل شده، در توان سرمایه داری نیست و نخواهد بود.

این ها تنها بخش کوچکی از زخم های مهلکی هستند که اردوگاه سوسیالیسم، در نبرد خود علیه سرمایه داری انحصاری و امپریالیسم، بر بدن آن وارد آورده است. این زخم های امپریالیسم التیام پذیر نیستند.

امروز سرتاسر بدن سرمایه انحصاری ــ از آمریکا و اروپا گرفته تا دورترین نقاط آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین ــ به «ویروس» سوسیالیسم آغشته است. امپریالیسم ممکن است از دیدگاه خود توانسته باشد بخشی از اردوگاه سوسیالیسم را، که همچون غدّه ای خفه کننده بر گلویش نشسته بود، از درون متلاشی کند. امّا این «غدّه» در طول بیش از هفتادسال، کار خود را کرده است وسلّول های نابودکنندهٔ آن اکنون تا مغز استخوان های پوسیدهٔ سرمایه داری انحصاری نفوذ کرده اند. امپریالیسم از «بیماری مهلک» سوسیالیسم جان سالم بدر نخواهد برد. با فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود، روند فروپاشی امپریالیسم نیز به ناچار آغاز خواهد شد.

تضادّ کار و سرمایه ــ روح سوسیالیسم ــ این بار اگر نه در کالبد اتّحاد

شوروی و اردوگاه سوسیالیسم، در قالب تشدید بحران های علاج ناپذیر و سراسری اقتصادی ـ اجتماعی، و تعمیق مبارزهٔ طبقاتی کارگران و زحمتکشان سراسر جهان، به سراغ سرمایه داری خواهد آمد. این مبارزه اکنون تجربه ها و آگاهی های یک نبرد هفتادساله را پشت سر دارد، و تردیدی نیست که اشتباه های گذشته را تکرار نخواهد کرد.

آرش کمانگیر ــ سوسیالیسم برخاسته از انقلاب اکتبر ــ به رغم همهٔ کاستی هایش، عصارهٔ زندگی هفتادسالهٔ خود را در ترکش تاریخ نهاده و خدنگ پیشرفت بشریّت را به سوی آینده ــ آینده ای در آنسوی سرمایه داری ــ به پرواز درآورده است. حتی سواران سرمست و مغرور امپریالیسم نیز نخواهند توانست این خدنگ را از پرواز بازدارند.

تضادّ طبقاتی، نواندیشی و منافع همه بشری

ادّعای یک قطبی بودن جهان امروز، بر درک غیرطبقاتی از جامعهٔ بشری استوار است. چنین درکی، وجود تضادّ میان کار و سرمایهٔ انحصاری، یعنی عمده ترین تضادّ جهان امروز، را انکار می کند. این همان درکی است که امروز امپریالیسم، سرمست از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود در برخی کشورها، سعی در تبلیغ آن دارد. امپریالیسم اکنون می کوشد که این به اصطلاح «نابودی اردوگاه سوسیالیسم» را با نابودی قطب کار یکسان معرفی کند. ولی حقیقت این است که این یک دروغ تبلیغاتی بیش نیست.

امّا با تکرار حقیقت نیز نمی توان منکر واقعیّت های تاریخی شد. واقعیّت این است که جهان درطول یک قرن گذشته، تحوّلات ژرفی را از سر گذرانده است. انقلاب علمی ـ تکنولوژیکی چهرهٔ جهان را دگرگون کرده است. اردوگاه سوسیالیسم به معنای گذشتهٔ آن دیگر وجود ندارد. و نبرد دیالکتیک بین دو قطب کار و سرمایه، یک مرحلهٔ معیّن تاریخی را پشت سر گذاشته و اشکال نوینی به خود گرفته است.

دست یابی به درک صحیح از این تحوّلات عظیم، بی تردید مستلزم داشتن نگرشی نو و برخوردی زنده و خلاّق به واقعیت های موجود است. نواندیشی،

www.iran-archive.com

امروز به یک ضرورت تاریخی بدل شده است. انکار این ضرورت، به معنای جزم اندیشی و دوری جستن از اصول فلسفهٔ علمی است.

لیکن آن نوع «نواندیشی» را که منکر وجود دو قطب متضادّ کار و سرمایه در جهان امروز است، نمی توان «نو»اندیشی نامید. آفرینندهٔ یک چنین «نواندیشی»، خود نظام سرمایه داری است. یک چنین «نواندیشی» به همان قدمت سرمایه داری و همزاد آن است. هدف آن نیز استفاده از وقایع تاریخی برای پوشاندن و نفی حقایق و قانونمندی های تاریخ است. این، نه «نواندیشی»، که «کهنه اندیشی در قالب نوین» است. یک چنین «نواندیشی» جز شکل تازه ای از دفاع همیشگی از استثمار سرمایه داری و امپریالیسم نیست.[۲۰]

یک چنین «نواندیشی» از واقعیّت وجود منافع همه بشری برای انکار حقیقت تضادّ طبقاتی در جهان امروز، و نفی قوانین اثبات شدهٔ حاکم بر رشد جامعهٔ بشری استفاده می کند. این «نواندیشی» مدعی است که برای جلوگیری از جنگ، باید مبارزهٔ طبقاتی را که به «تشدید تنش های اجتماعی» می انجامد، کنار گذارد. این «نواندیشی» مدّعی است که آلودگی محیط زیست یک پدیدهٔ همه بشری است که همهٔ طبقات اجتماعی ــ اعمّ از استثمارگر و استثمار شونده ــ از آن به طور یکسان ضرر می بینند. این «نواندیشی» می گوید که وجود دموکراسی و آزادی های اجتماعی به همه به طور یکسان نفع می رساند، و درنتیجه، همهٔ طبقات اجتماعی در برقراری آن منافع مشترک دارند. این «نواندیشی» مدّعی است که شکاف عظیم موجود بین فقر و ثروت درسطح جهان، و واپس ماندگی اقتصادی ـ تکنولوژیکی کشورهای جهان سوّم را تنها با «کمک» کشورهای سرمایه داری پیشرفته و امپریالیستی می توان چاره کرد.

ولی حتّی با یک نگرش سطحی به واقعیت های تاریخی، می توان به حقایقی که این «نواندیشی» سعی در کتمان آن ها دارد پی برد.

حقیقت این است که تنش های اجتماعی و جنگ های منطقه ای و جهانی را نه مبارزهٔ برحقّ زحمتکشان و خلق ها در دفاع از منافع خود، که استثمار سرمایه داری و سرکوب امپریالیستی توده های مردم ایجاد کرده است و می کند. چندین دهه رقابت تسلیحاتی درسطح جهان و افزایش سرسام آور تولید سلاح های کشتار

جمعی، که به تشدید فقر و واپس ماندگی اقتصادی مجموعهٔ جامعهٔ بشری منتهی شده است، درعین حال میلیاردها دلار سود بادآورده را به جیب شرکت های فراملیّتی نظامی در غرب سرازیر کرده است. طبیعی است که خواست صلح و تنش زدایی در سطح جهان، نه تنها به نفع آن ها نیست، بلکه حیات اقتصادی و سلطهٔ سیاسی ـ اجتماعی آن ها را نیز به مخاطره می اندازد.

حقیقت این است که در رفع آلودگی محیط زیست، همهٔ طبقات منافع یکسان ندارند. گروهی سودهای کلان خود را به قیمت آلوده کردن محیط زیست به دست آورده اند و می آورند. برای این گروه، جلوگیری از آلوده شدن محیط زیست، به معنای جلوگیری از انباشت سرمایه توسط آن ها است.

حقیقت این است که همهٔ طبقات اجتماعی از وجود دموکراسی و آزادی منافع یکسان نمی برند. سلطهٔ سرمایهٔ انحصاری درسطح جهان، تنها از طریق تعطیل آزادی ها، سرکوب دموکراسی، و استقرار حکومت های سرکوبگر دست نشانده، امکان پذیر بوده است. استقرار دموکراسی و آزادی های اجتماعی تنها به نیروهای مولّده و زحمتکشان زیر سلطهٔ سرمایهٔ انحصاری نفع می رساند. وجود آزادی و دموکراسی در همهٔ جوامع ــ چه پیشرفته و چه واپس مانده ــ با سلطهٔ سرمایهٔ انحصاری در تضادّ است و منافع آن را به خطر می اندازد.

حقیقت این است که شکاف عمیق بین فقر و ثروت در سطح جهان، و واپس ماندگی اقتصادی ـ فنّی اکثریّت قاطع بشریّت، خود با «کمک» سرمایهٔ انحصاری بین المللی و امپریالیسم به وجود آمده است. امروز همگان نسبت به تأثیری که «کمک» های «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» در ورشکستگی اقتصادی، تحمیل وابستگی فنّی ـ تکنولوژیکی به غرب، و تشدید فقر و گرسنگی در کشورهای جهان سوّم داشته اند، آگاهی دارند.

کسانی که واقعیّت وجود منافع همه بشری را به وسیله ای برای کتمان این حقایق تاریخی بدل می کنند، در عمل آب به آسیای سرمایه داری و امپریالیسم می ریزند.

وجود منافع همه بشری، امروز، یک حقیقت انکارناپذیر است. امّا وجود این منافع، نه ناشی از پایان تضادّهای طبقاتی نظام سرمایه داری، بلکه نتیجهٔ گسترش

www.iran-archive.com

این تضادها و همه گیر شدن آن ها درسطح بین المللی است. امروز اکثریت قاطع مردم جهان، هریک به نوعی، زیر سلطه و استثمار سرمایه انحصاری بین المللی قرار دارند. جهانی شدن سلطه و استثمار سرمایه انحصاری، تضادهای طبقاتی را به تضادهای جهانی، و بخشی از منافع طبقاتی را به منافع همه بشری بدل ساخته است. درعصر سلطهٔ جهانی سرمایهٔ انحصاری و امپریالیسم، پیدایش منافع همه بشری تنها یک شکل معیّن از بروز تضادّ کار و سرمایهٔ انحصاری در سطح جهان است. این منافع، نه در تضادّ با منافع طبقاتی، که در بطن و برپایهٔ رشد جهانی تضادهای طبقاتی به وجود آمده اند.

برای درک این حقیقت کافی است از خود سؤال کنیم که این منافع همه بشری، تا امروز به چه صورت، به دست چه کسانی، و در خدمت کدام منافع، به مخاطره افتاده اند، و امروز از آن ها درمقابل کدام نیرو باید دفاع کرد؟

به نظر می رسد که پاسخ این پرسش برای اکثریت قاطع مردم جهان روشن است: دفاع از منافع همه بشری، معنایی جز دفاع از منافع میلیاردها انسان زحمتکش، یعنی بخش اعظم بشریت، درمقابل سلطهٔ استثمارجویانه و ضدبشری سرمایه داری انحصاری بین المللی و امپریالیسم، ندارد و نمی تواند داشته باشد.

تفاوت بنیادی نواندیشی علمی و انقلابی، با «نواندیشی یک قطبی» و غیرطبقاتی، دقیقاً درهمین جا نهفته است. آن «نواندیشی» که بر ادّعای «یک قطبی» بودن جهان و نفی تضادّ آشتی ناپذیر میان کار و سرمایه استوار است، این حقایق بدیهی را انکار می کند. یک چنین «نواندیشی»، در بهترین حالت «آشفته اندیشی»، و در بدترین حالت، «اسب تروای» سرمایهٔ انحصاری در اردوگاه کار است. نتایج فاجعه بار یک چنین «نواندیشی» را ما از هم اکنون در اتّحاد شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی، مشاهده کرده ایم. باید چهرهٔ واقعی این شکل از «نواندیشی» را افشاء کرد و زحمتکشان را از خطرهای ناشی از آن آگاه ساخت.

نواندیشی علمی، امروز از ما می طلبد که با ذهنی باز، و آزاد از هرگونه جزم گرایی، به بررسی تحوّلات عمیق ناشی از نبرد طبقاتی درطول یک قرن گذشته بپردازیم؛ تغییرات ریشه ای ایجاد شده در جامعهٔ بشری را بشناسیم؛ اشکال و قالب های نوین بروز تضادّ عمدهٔ جامعه امروز بشری ــ یعنی تضادّ کار و

سرمایهٔ انحصاری را، چه درسطح ملّی و چه درسطح جهانی، تشخیص دهیم؛ و برمبنای این شناخت، و بدون محصور ماندن در شیوه ها و «عادت»های مبارزاتی گذشته، مسیر آیندهٔ مبارزات کارگران و زحمتکشان علیه استثمار طبقاتی را ترسیم کنیم.

اپورتونیسم، رفرمیسم و سوسیال دمکراسی

به همان ترتیب که درطول هفتادسال گذشته، جاذبهٔ نیرومند اردوگاه سوسیالیسم توانست بخش قابل توجهی از اقشار و طبقات میانی و به ویژه روشنفکران را به سوی آرمان سوسیالیسم جذب کند، امروز نیز شکست مرحله ای اردوگاه سوسیالیسم و قدرقدرتی ظاهری سرمایه داری انحصاری، امپریالیسم را به قطب جاذبهٔ جدیدی برای برخی روشنفکران و اقشار میانی بدل کرده است.

این گرایش های جدید، که بیش از هرچیز بر تصوّر «یک قطبی» شدن جهان و «نواندیشی» غیرطبقاتی استوار اند، ماهیّتی راست روانه و در بسیاری موارد اپورتونیستی دارند. این روندِ پذیرش مجدّد حاکمیّت سرمایه داری، امروز به سه شکل عمدهٔ خیانت آشکار، رفرمیسم و بازگشت به سوی سوسیال دموکراسی بروز کرده است.

نمونه های خیانت آشکار را بیش از هرجا می توان در کشورهای سوسیالیستی سابق مشاهده کرد. یلتسین ها، یاکوولف ها، شواردنادزه ها، پوپوف ها و سوبچاک ها، نمونه های بارز این اپورتونیسم در شکل ناب آن هستند. این افراد که تا دوسال پیش، به قول ضرب المثل قدیمی «از پاپ هم کاتولیک تر بودند»، امروز به ضدّکمونیست های دوآتشه و سرکوبگران جنبش کارگری در کشورهای خود بدل شده اند. عملکرد امروز این افراد، بیش از هرچیز افشاگر انگیزهٔ نخستین آنان در پیوستن به احزاب کمونیست است.[۲۱]

این واقعیّتی است که، به خاطر انحرافات موجود در کشورهای سوسیالیستی، پیوستن به احزاب کمونیست این کشورها به یکی از راه های عمدهٔ دست یابی به مقام های دولتی و کسب قدرت اجتماعی بدل شده بود. افراد زیادی با انگیزهٔ کسب قدرت و نه خدمت، به این احزاب پیوستند و مدارج اجتماعی را با استفاده

www.iran-archive.com

از عضویت در حزب، تا بالاترین آن ها طی کردند. با فروپاشی نظام موجود، این افراد، که موقعیّت اجتماعی خود را در مخاطره می دیدند، با فرصت طلبی تمام چهره عوض کردند و به عوامل اجرای کودتای ضدّکمونیستی و سرمایه داری در این کشورها بدل شدند.

امروز، سرمایه داری غرب از این افراد برای درهم پاشیدن جنبش کارگری و ایجاد تفرقه و انشعاب در احزاب کمونیستی همهٔ کشورها استفاده می کند. با تشدید فشارهای ضدّکمونیستی درسطح جهان، می توان انتظار داشت که نمونه‌های بیشتری از این افراد در درون جنبش کارگری ـ کمونیستی جهان ظهور کنند.

امّا باید حساب این گونه اپورتونیست های قدرت طلب را از حساب کسانی که بر اثر آشفتگی فکری و تشتّت نظری موجود، به راست روی گرایش پیدا کرده‌اند، جدا کرد. راست روی گروه اخیر، نه ناشی از قدرت طلبی فرصت طلبانه، که عمدتاً نتیجهٔ یأس ناشی از شکست اردوگاه سوسیالیسم، و از دست دادن اعتماد به نیروی عظیم قطب کار است. گرایش های تازهٔ بسیاری از کمونیست های سابق به سوی رفرمیسم و سوسیال دموکراسی را باید در این چارچوب ارزیابی کرد.

این روند، که درمراحل نخستین بحران در کشورهای سوسیالیستی سرعت فزاینده ای پیدا کرده بود، اکنون بر اثر روشن تر شدن عواقب منفی گرایش های راست روانه در این کشورها، دامنهٔ گسترش خود را از دست داده است. با این وجود، باید انتظار داشت که تا زمانی که نیروهای انقلابی در سطح جهان، موفق به تجدید سازمان و احیای مبارزهٔ منظّم خود نشده اند، این روند همچنان هواداران تازه ای در میان اقشار میانی و روشنفکران پیدا کند.

رفرمیسم به هیچ روی پدیدهٔ نوینی نیست. در تمام دوران حیات سرمایه داری، همیشه جناح های هوادار رفرم و مخالف مبارزهٔ انقلابی وجود داشته اند. این جهت گیری نیز طبیعتاً از خاستگاه طبقاتی این نیروها ناشی شده است. امّا آنچه که امروز پدیده ای نو را تشکیل می دهد، روی آوردن برخی از نیروهای هوادار انقلاب و مبارزهٔ طبقاتی به رفرمیسم است.

در اینجا باید قبل از هرچیز بین «رفرم» به عنوان یک خواست اجتماعی مرحله ای، و «رفرمیسم» به عنوان یک بینش معیّن فلسفی ـ سیاسی، تفاوت قایل شد. به همین دلیل نمی توان با تقسیم بندی شیوه های مبارزه به این شکل که تحوّلات «یا باید از راه رفرم یا از راه انقلاب» به پیش برده شوند موافقت کرد. «رفرم» و «انقلاب» دو مقولهٔ متضادّ یا متباین را تشکیل نمی دهند. برعکس، برخورد علمی به تاریخ نشان می دهد که تکامل جامعهٔ بشری، از تلفیق دیالکتیک و تأثیرگذاری متقابل دو پدیدهٔ «رفرم» و «انقلاب» تحقّق یافته است. بنابراین، برخورد فرمالیستی به مقولات «رفرم» و «انقلاب» ــ که اوّلی را به برخورد صلح آمیز و تدریجی به تحوّلات اجتماعی، و دوّمی را به برخورد خشونت آمیز و ناگهانی به این تحوّلات تعبیر می کند ــ نمی تواند صحیح باشد.

تقابل واقعی در اینجا، نه بین «رفرم» و «انقلاب»، بلکه بین «رفرمیسم» به عنوان یک بینش غیرطبقاتی، و «برخورد انقلابی» به عنوان یک بینش طبقاتی است. درک علمی و نه فرمالیستی از «انقلاب»، این مقوله را به معنای جا به جایی حاکمیّت طبقاتی از دست یک طبقه به دست طبقهٔ دیگر، به منظور ایجاد تغییرهای بنیادی در روابط تولیدی و بازکردن راه رشد نیروهای مولّدهٔ جامعه، تعریف می کند.[۲۲] بدین سان، روشن است که چنین تعریفی به خودی خود تعیین کنندهٔ «شکل مشخّص مبارزه» نیست و نمی تواند باشد. مبارزهٔ طبقاتی می تواند در مقاطع مختلف تاریخی، این یا آن شکل مشخّص را به خود بگیرد، و در یک مرحله عمدتاً شکل «صلح آمیز» و در مرحله ای دیگر شکل «قهرآمیز» داشته باشد. این نیز عمدتاً نه بر اساس تصمیم این یا آن نیروی اجتماعی، بلکه برمبنای مرحلهٔ معیّن رشد نیروهای مولّدهٔ جامعه از یک سو، و عملکرد طبقات حاکمه و درجهٔ انعطاف آن ها در پذیرش ضرورت ایجاد تحوّلات به نفع طبقات دیگر جامعه از سوی دیگر، تعیین می شود. تجربهٔ تاریخی همهٔ انقلاب های اجتماعی نشان داده است که علّت اصلی «قهرآمیز» شدن روند تحوّلات اجتماعی، همواره و بدون استثناء، سرکوب خشونت آمیز خواست های توده های مردم و طبقات زیر سلطه، توسّط طبقات حاکمه بوده است.

بنابراین، وجه تمایز عمدهٔ «رفرمیسم» و «برخورد انقلابی»، نه در شکل پیشبرد

www.iranarchive.com

مبارزه، که در ماهیّت هدف های تعیین شده برای هر یک از آن ها است. «رفرمیسم»، به عنوان یک بینش فلسفی ـ اجتماعی غیرطبقاتی، هیچ گاه هدف جا به جایی قدرت و حاکمیّت طبقاتی را دنبال نمی کند. در چارچوب نظام سرمایه داری حاکم بر جهان امروز، این به معنای پذیرش حاکمیّت ابدی سرمایه، و محدود کردن مبارزه به تلاش درجهت «انسانی کردن» استثمار طبقاتی است. محور اصلی حرکت این بینش برای ایجاد تحوّلات اجتماعی، نه سازماندهی و تکیه بر نیروی اجتماعی توده ها و طبقات زیر سلطه، که تکیه بر «وجدان» و «نوع دوستی» سرمایه داران حاکم است.

درحالی که «برخورد انقلابی» ایجاد تحوّلات اجتماعی را منوط به آماده کردن شرایط عینی و مادّی اجتماعی، و به ویژه ایجاد نیروی اجتماعی لازم برای تحمیل تحوّلات به طبقات حاکم می داند، بینش «رفرمیستی» تنها به رجوع به عوامل ذهنی موجود و ایجاد تحوّل «از بالا» و به ویژه به دست خود طبقات حاکم، بسنده می کند. هدف واقعی رفرمیسم، مهار کردن فشارهای موجود در سطوح پایین جامعه، و سوء استفاده از این فشارها برای تقویت فرصت طلبانهٔ مواضع خود، در عین حفظ موجودیّت نظام حاکم است.

سوسیال دموکراسی، که اکنون به شعار عمدهٔ بسیاری از نیروهای چپ در سطح جهان بدل شده، دقیقاً در چارچوب همین بینش «رفرمیستی» عمل می کند. هدف سوسیال دموکراسی، نه خارج کردن حاکمیّت طبقاتی ازچنگ سرمایه داران به سپردن آن دست طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان ــ که پیش شرط و اصل بنیادین ایجاد یک جامعهٔ سوسیالیستی است ــ بلکه بهبود شرایط زندگی کارگران در چارچوب نظام سرمایه داری است. چنین نگرشی، نه تنها بر فرض ابدی بودن حاکمیّت سرمایه داری است، بلکه با ایفای نقش «دریچهٔ اطمینان» برای دیگ جوشان سرمایه داری، به نوبهٔ خود انفجار نهایی آن را به تأخیر می اندازد.

وجه اختلاف سوسیال دموکراسی با سرمایه داری، نه در عرصهٔ «روابط تولید سرمایه داری»، نه در عرصهٔ تضمین «کنترل» و «مالکیّت» کارگران بر ابزار تولید، که در عرصهٔ «روابط توزیع سرمایه داری»، یعنی در عرصهٔ تعیین میزان و نحوهٔ «مصرف» کارگران از محصولات تولید سرمایه داری است. هدف چنین بینشی نه

«محو استثمار طبقاتی» که «قابل تحمّل کردن استثمار طبقاتی» ــ آن هم نه برای همهٔ کارگران و زحمتکشان جهان، که فقط برای کارگران «هموطن» ــ است. عملکرد تاریخی سوسیال دموکرات ها در برخی کشورهای اروپایی، این حقیقت را به وضوح نشان می دهد.

بنابراین، شعار سوسیال دموکراسی، نه «انترناسیونالیسم کارگری» به معنای مبارزه در راه رهایی همهٔ کارگران و زحمتکشان جهان از یوغ استثمار طبقاتی، بلکه نوعی «ناسیونال ـ شووینیسم»، به معنای استثمار جهانی نیروی کار و صرف بخشی از ارزش اضافی تولید شده برای ایجاد رفاه نسبی «در کشور خود» است. چنین بینشی، کارگران یک کشور را درمقابل کارگران کشورهای دیگر قرار می دهد. در جهان معاصر، چنین بینشی بر فرض تداوم استثمار امپریالیستی زحمتکشان جهان سوّم استوار است.

کسانی که در جهان سوّم امید خود را به ایجاد یک جنبش گستردهٔ سوسیال دموکراتیک بسته اند، این وجه عمده از ماهیّت سوسیال دموکراسی را به فراموشی سپرده اند. آنان فراموش می کنند که تلاش برای ایجاد رفرم های سوسیال دموکراتیک در همهٔ کشورها، به همان بیهودگی تلاش برای برنده شدن همهٔ افراد در قرعه کشی بلیط بخت آزمایی است. بدون استثمار بیرحمانهٔ زحمتکشان جهان توسّط امپریالیسم، و انتقال سودهای کلان ناشی از آن به کشورهای سرمایه داری پیشرفته ــ و ازجمله به کشورهای زیر حاکمیّت سوسیال دموکراسی ــ از بذل و بخشش های سوسیال دموکراتیک نوع سوئد و برخی دیگر از کشورهای اروپایی سخنی نیز نمی تواند درمیان باشد. بیهوده نیست که بینش سوسیال دموکراتیک هیچ گاه نتوانسته است پایگاه اجتماعی وسیع و استواری در کشورهای جهان سوّم، به ویژه در کشورهای تحت سلطهٔ امپریالیسم، پیدا کند.

سوسیال دموکراسی، به عنوان یک بینش مبتنی بر رفرمیسم و ناسیونال ـ شووینیسم، بیش از هرچیز بیانگر منافع اقتصادی محدود و قشری «آریستوکراسی کارگری» در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری است و به همین دلیل با بینش سوسیالیستی واقعی، به عنوان یک بینش طبقاتی انترناسیونالیستی، تفاوت ماهوی دارد. چنین بینشی، برخلاف سوسیالیسم علمی، هدف دفاع از منافع تمامی طبقه

www.iran-archive.com

درمقابل سرمایهٔ انحصاری و امپریالیسم جهانی را دنبال نمی کند. شعار انترناسیونالیستی «کارگران و زحمتکشان همهٔ کشورها متحد شوید!» با ماهیت ناسیونال ـ شووینیستی سوسیال دموکراسی در تضاد است.

بنابراین، از دیدگاه طبقاتی، سوسیال دموکراسی نه یک شکل «دموکراتیک تر» سوسیالیسم، نه «سوسیالیسم نوسازی شده»، بلکه نوع معیّنی از سرمایه داری «دوراندیش» است ــ سرمایه داری ای که ماسک سوسیالیسم برچهره دارد. برای درک واقعیت همپیوندی سوسیال دموکراسی و سرمایه داری، کافی است به روند بحران های سرمایه داری و دوره های رونق و رکود آن توجه کنیم تا متوجّه شویم که در هر دور رکود عمومی سرمایه داری درسطح جهان، سوسیال دموکرات های اروپایی نیز از نظر سیاسی تضعیف شده اند و جای خود را به نیروهای دست راستی داده اند، و با هر دور رونق بازار سرمایه داری، آن ها مجدداً به سر کار خود بازگردانده شده اند.

درعین حال، این برای حامیان سوسیال دموکراسی در سطح جهان یک انتحار خواهد بود اگر این واقعیّت را فراموش کنند که رونق دکّان خود را، علاوه بر رونق بازار امپریالیسم، به وجود اردوگاه نیرومند سوسیالیسم نیز مدیون بوده اند. به عبارت دیگر، اگر فراموش کنند که این «دوقطبی» بودن جهان به آنان امکان عرض اندام در صحنهٔ سیاسی را می داده است.

واقعیّت این است که سرمایه داری انحصاری، بدون وجود یک چنین اردوگاه نیرومند سوسیالیستی و وحشت از تاثیرهای جهانی آن بر طبقهٔ کارگر، هرگز حاضر نمی شد چنین امتیازهایی را برای سوسیال دموکرات ها قایل شود. درواقع وجود اردوگاه سوسیالیسم و «خطر نفوذ کمونیسم»، آن کارت برنده ای بود که سوسیال دموکرات ها می توانستند با استفاده از آن، از بورژوازی کشورهای سرمایه داری پیشرفته به نفع خود امتیاز بگیرند. چنین کارت برنده ای امروز دیگر وجود ندارد و سوسیال دموکراتها باید از هم اکنون فکری به حال فردای خود کنند. سرمایه داری، آن هم سرمایه داری تا گلو در بحران امروز، بیهوده به کسی ــ و به خصوص به طبقهٔ کارگر ــ امتیاز نمی دهد. بالعکس، باید انتظار داشت که با شکست مقطعی اردوگاه سوسیالیسم، روند بازپس گرفتن امتیازهای

سوسیال دموکراتیک گذشته نیز به سرعت آغاز شود.

در شرایط امروز جهان، تنها راه جلوگیری از به وقوع پیوستن یک چنین عقبگرد تاریخی، تکیه برنیروی سازماندهی شدهٔ تمامی کارگران و زحمتکشان جهان ــ یعنی اتّخاذ یک موضع طبقاتی انترناسیونالیستی ــ در برابر تعرّضات ارتجاعی سرمایه داری بین المللی است. سوسیال دموکرات های واقعی باید درک کنند ــ و این درسی است که تاریخ بی تردید به سرعت به آنان خواهد آموخت ــ که وجود یک قطب کار نیرومند و سازماندهی شده در سطح جهان، تنها شرط بقاء آنها و حفظ دست آوردهای گذشتهٔ کارگران و زحمتکشان است.

امروز، مبارزه در راه سازماندهی مجدّد یک جبههٔ متحد و گستردهٔ کارگری ـ کمونیستی و ضدّ امپریالیستی برای رویارویی با تعرّض های سرمایه داری انحصاری درسطح جهان، در دستور کار همهٔ نیروهای مترقّی و انقلابی جهان قرار گرفته است. عاجل ترین وظیفهٔ چنین جبهه ای، دفاع از کشورهای سوسیالیستی موجود، دفاع از موجودیّت احزاب کمونیست و کارگری موجود، دفاع از دست آوردهای گذشتهٔ جنبش کارگری ــ هم در کشورهای سرمایه داری و هم در کشورهای سوسیالیستی سابق ــ و دفاع از مبارزات طبقاتی و جنبش های رهایی بخش زحمتکشان در کشورهای جهان سوّم است. تنها از این راه، یعنی از راه اتّخاذ یک موضع طبقاتی انترناسیونالیستی و اتّحاد عمل با نیروهای کارگری ـ کمونیستی، و نه با دامن زدن به «آنتی کمونیسم» و تضعیف هرچه بیشتر قطب کار در سطح جهان، می توان این عقبگرد تاریخی را متوقّف کرد و میلیاردها انسان زحمتکش را که امروز، در غیاب یک اردوگاه نیرومند کار، به قربانیان بی دفاع هماوردطلبی های قلدرمنشانهٔ امپریالیسم در سراسر جهان بدل شده اند، به سوی رهایی رهنمون شد.

کسانی که با شعار «مرگ سوسیالیسم»، «پایان عصر مبارزهٔ طبقاتی»، و ضرورت «انحلال احزاب کارگری ـ کمونیستی موجود»، یا تبدیل آنها به «احزاب سوسیال دموکراتیک»، وعدهٔ آینده ای بهتر به زحمتکشان می دهند، نه تنها خواسته یا ناخواسته آب به آسیای قطب سرمایه می ریزند، بلکه با تضعیف قطب کار، در پای خود نیز تیر خالی می کنند. آن ها این واقعیّت را فراموش می کنند

www.iran-archive.com

که در یک جهان «یک قطبی» زیر چکمهٔ سرمایهٔ انحصاری، جایی برای سوسیال دموکراسی نیز وجود نخواهد داشت.

پایان سخن

ابرهای تیرهٔ یأس، نومیدی و سردرگمی که در طول یک دههٔ اخیر، بر سراسر جنبش کارگری ـ کمونیستی سایه افکنده بودند، به سرعت ازهم می درند و واقعیّات تاریخی بار دیگر خود را بر اذهان تحمیل می کنند. یک دهه، در مقیاس تاریخی، مدّت زمانی طولانی نیست. امّا می بینیم که تاریخ، این بار برای افشای چهرهٔ واقعی کسانی که زیر نقاب «سوسیالیسم بیشتر» تبر بر ریشهٔ آیندهٔ بشریّت می کوبیدند، به زمانی بیش از این نیاز نداشت.

کارگران و زحمتکشان سراسر جهان ــ به ویژه توده های مغبون شده در کشورهای سوسیالیستی سابق ــ به سرعت به «کلاه گشاد»ی که امپریالیسم و فرصت طلبان «کمونیست نما» در این مدّت برسر آن ها گذاشته بودند، آگاهی می یابند و برای اَحقاق حقوق از دست رفتهٔ خود به پا می خیزند. چرخش های تکان دهندهٔ وقایع در لیتوانی، تاجیکستان، صربستان، مغولستان، اسلوانی، لهستان، و قدرت گرفتن روزافزون کمونیست ها در جمهوری روسیّه، سردمداران توطئه های ضدّ سوسیالیستی سال های اخیر را نسبت‌به آیندهٔ این کشورها نگران کرده است.

امّا این تنها آغاز کار است. چرخ تاریخ را نمی توان به عقب برگرداند و کسانی که مرتکب چنین اشتباهی می شوند، به سرعت بهای سنگین آن را خواهند پرداخت. روندی که با انقلاب کبیر اکتبر آغاز شد، نتیجهٔ یک ضرورت عینی تاریخی، و در پاسخ به نیازهای معیّن مرحلهٔ کنونی رشد جامعهٔ بشری بود. این نیازهای تاریخی هنوز پاسخ درخور خود را نیافته اند و به همین دلیل، نمی توان حتّی برای لحظه ای در این که راه انقلاب اکتبر ادامه خواهد داشت تردید به خود راه داد.

> تنها یک انقلاب پرولتری سوسیالیستی می تواند بشریّت را از بن بستی که امپریالیسم و جنگ های امپریالیستی برای آن ایجاد کرده اند رهایی بخشد. به رغم هرگونه مشکل احتمالی که انقلاب با آن مواجه خواهد بود، به رغم هر عقبگرد موقّت

یا موج ضدّ انقلابی که باید با آن مقابله کند، پیروزی نهایی پرولتاریا اجتناب ناپذیر است.[۳۳]

۱- کَژدیسه (کَژدیسگی) به معنای کج شده، از شکل افتاده، شکل باخته، تحریف شده، معادل واژهٔ انگلیسی distorted (distortion) به کار گرفته شده است. این واژه از سوی فیروز شیروانلو در ترجمهٔ کتاب «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی»، اثر ارنست فیشر، انتشارات توس، چاپ دوّم، تهران، ۱۳۴۸، مورد استفاده قرار گرفته است. رجوع کنید به «واژگان فلسفه و علوم اجتماعی»، تألیف داریوش آشوری، جلد یکم، انتشارات آگاه، بهار «۲۵۳۵»، صفحهٔ ۸۳.

۲- «ساختار و عملکرد اقتصاد شوروی» (به زبان انگلیسی)، به قلم پاول ر. گریگوری و رابرت سی. استوارت، انتشارات «هارپر اَند رو»، نیویورک، ۱۹۷۴، صفحهٔ ۳۹۷.

۳- گریگوری گروسمن، «سی سال رشد صنعتی در شوروی»، در کتاب «روندهای تازه در اقتصادهای نوع شوروی» (به زبان انگلیسی)، شرکت کتب درسی بین‌المللی، پنسیلوانیا، ۱۹۶۹، صفحات ۴۱-۴۹؛ همچنین، رجوع کنید به مقالهٔ ویکتور پرلو، «بحران اقتصادی و سیاسی در اتّحاد شوروی، مندرج در «نامهٔ مردم»، ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ ۳۵۸، ۲۶ شهریور ۱۳۷۰.

۴- برای آشنایی بیشتر با کوشش های صلح اتّحاد جماهیر شوروی، رجوع کنید به کتاب «پیشنهادهای اتّحاد شوروی برای خلع سلاح: از ۱۹۲۰ تا دههٔ ۱۹۸۰» (به زبان انگلیسی)، تألیف ی. پوتیارکین و س. کورتونف، انتشارات بین المللی، نیویورک، ۱۹۸۶.

۵- برای نمونه، رجوع کنید به کتاب «قدرت ایدئولوژی» به قلم گس هال، صدر حزب کمونیست ایالات متّحدهٔ آمریکا، (ترجمهٔ فارسی)، انتشارات حزب تودهٔ ایران، دی ماه ۱۳۶۸، فصل مربوط به «تعرّضات ایدئولوژیک تازه»، صفحات ۴۸-۵۲.

۶- در این رابطه، رجوع کنید به گزارش ژرژ مارشه، دبیرکلّ حزب کمونیست فرانسه، به کنگرهٔ ۲۷ حزب، ۱۸ دسامبر ۱۹۹۰.

۷- برای تحلیل مستند وضعیّت بحرانی و نابرابری های عمیق اقتصادی ـ اجتماعی در سطح جهان، رجوع کنید به کتاب فیدل کاسترو، «بحران اقتصادی ـ اجتماعی جهان» (به زبان انگلیسی)، ادارهٔ انتشارات شورای دولتی، هاوانا، ۱۹۸۳.

۸- ریچارد سی. ادواردز و دیگران، «نظام سرمایه داری» (به زبان انگلیسی)، چاپ سوّم، نشر «پرنتیس ـ هال»، ۱۹۸۶، صفحات ۲۱۸-۲۲۲.

۹- هاوارد ج. شرمن و جیمز ل. وود، «جامعه شناسی: نگرش سنّتی و نگرش رادیکال» (به زبان انگلیسی)، انتشارات «هارپر اَند رو»، نیویورک، ۱۹۸۹، صفحهٔ ۴۱.

۱۰- ویکتور پرلو، «سودهای کلان و بحران در سرمایه داری نوین آمریکا» (به زبان انگلیسی)، انتشارات بین المللی، نیویورک، ۱۹۸۸، صفحات ۷۷ـ۸۱.

www.iran-archive.com

۱۱- هاوارد ج. شرمن و جیمز ل. وود، همان جا.

۱۲- ویکتور پرلو، همان کتاب، فصل چهاردهم، صفحات ۳۵۱-۳۸۸، به ویژه جدول ۱-۱۴، صفحهٔ ۳۵۷.

۱۳- ریچارد سی. ادواردز و دیگران، «نظام سرمایه داری» (به زبان انگلیسی)، چاپ دوم، نشر «پرنتیس ـ هال»، ۱۹۷۸، صفحهٔ ۴۱۵.

۱۴- برای کسب اطلاعات دقیق تر درمورد بحران اقتصادی و اجتماعی کنونی در آمریکا، رجوع کنید به مقالهٔ «امپراطور برهنه است!»، در «نامهٔ مردم»، ارگان مرکزی حزب تودهٔ ایران، شمارهٔ ۳۶۷، اول بهمن ۱۳۷۰.

۱۵- همان جا.

۱۶- برای اطلاع بیشتر از تفاوت میان درک «دیالکتیکی» و درک «اُرمال» از مفاهیم «تضاد»، و «قطب»، رجوع کنید به مقالهٔ لوچیو کولتّی، «مارکسیسم و دیالکتیک»، در نشریهٔ «نیو لِفت ریویو» (به زبان انگلیسی)، شمارهٔ ۹۳، ۱۹۷۵، صفحات ۳-۳۰.

۱۷- رجوع کنید به: کارل مارکس، «فقر فلسفه» (متن انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۳، صفحهٔ ۵۳ و صفحات ۱۵۱-۱۵۲؛ همچنین: کارل مارکس و فردریک انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، بخش یکم: «بورژواها و پرولترها».

۱۸- لنین، «امپریالیسم ــ بالاترین مرحلهٔ سرمایه داری»، ترجمهٔ محمد پورهرمزان، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۷.

۱۹- برای مقایسه، رجوع کنید به قانون اساسی اتّحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، مصوّب اجلاس هفتم شورای عالی اتّحاد جماهیر شوروی ــ ۷ اکتبر ۱۹۷۷، چاپ نوستی، مسکو، ۱۹۷۷؛ به ویژه فصل هفتم: «حقوق پایه ای، آزادی ها و وظایف شهروندان اتّحاد جماهیر شوروی»، صفحات ۴۰ تا ۵۲.

۲۰- به عنوان نمونه، یکی از همین «نواندیشان»، در مقاله ای که در شمارهٔ ماه مه ۱۹۸۹ نشریهٔ «صلح و سوسیالیسم» منتشر شد، نوشت: «دو سیستم (سرمایه داری و سوسیالیسم) به یک سمت حرکت می کنند. در غرب مالکیّت به شکل قدیمی اش درحال محو شدن است. در آنجا مالکیّت هرچه بیشتر ... شکل اشتراکی به خود می گیرد.... و این به معنای شکل گیری جامعهٔ جدید است»! برای نمونه های دیگر، رجوع کنید به: گس هال، «قدرت ایئولوژی»، صفحات ۴۵-۴۷.

۲۱- رجوع کنید به مایک دیویدوف، «طلوع و افول پرسترویکا» (به زبان انگلیسی)، انتشارات بین المللی، نیویورک، ۱۹۹۳.

۲۲- برای توضیح دقیق تر، رجوع کنید به: کارل مارکس و فردریک انگلس، «ایدئولوژی آلمانی» (متن انگلیسی)، انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۷۶، صفحهٔ ۶۰ و صفحات ۶۸-۶۹؛ همچنین: لنین، «دولت و انقلاب»، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۵۵، صفحات ۲۹-۳۰.

۲۳- لنین، «یادداشت های مربوط به تجدید نظر در برنامهٔ حزب»، مجموعهٔ آثار (متن انگلیسی)، جلد ۲۴، صفحات ۴۶۹-۴۷۰.

احسان طبری

چه اشباحی است در گردش بر این کُهسار آبی رنگ

چه اشباحی است در گردش بر این کُهسار آبی رنگ؟
گمانم از زمانی دیر می پویند و می جویند
چه می جویند؟ از بهر چه می پویند این اشباح؟
گمانم سایه هایی از نیاکانند در این دشت:
از این وادی سپاه مازیار رزمجو بگذشت،
وزان ره سندباد آمد، وزین ره رفت مردآویج
هم اینجا گور مزدک بود و آنجا مَکمن بابک
دمی خاموش! اینک بانگ هایی می رسد ایدر
سرودی گرم می خوانند یارانی که با حیدر
سوی پیکار پویانند، بشنو در ضمیر خود
نوای جاودانیّ ارانی را که می گوید:
«به راه زندگی، از زندگی بایست بگذشتن.»

بر این خاکی که ایرانست نامش، بانگ انسانی
دمی پیش نهیب شوم اهریمن نشد خامُش
در این کشور اگر جبّارها بودند مردمکُش

www.iran-archive.com

از آنها بیشتر گُردان انساندوست جنبیدند
به ناخن خاره ی بیداد را بیباک سُنبیدند
فروزان مشعل اندر دست، آوای طلب بر لب
به دژهایی یورش بردند کِش بنیان به دوزخ بود
به موج خون فرو رفتند، لیکن فوج بی باکان
نترسیدند از بدِ زشتان، نپیچیدند از ره پاکان
ارانی بذر زرّین بر فراز کشوری افشاند
ارانی مُرد، بذرش کشتزاری گشت پُرحاصل
به زندان روح پُرجولان و طیّارش نشد مدفون
به زیر سنگِ سردِ گورِ افکارش نشد مدفون
ارانی در سرود و در سخن بگشود راه خود
کنون در هر سویی پرچم گشاید با سپاه خود
بمُرد ار یک شقایق زیر پای وحشِ نامیمون
شقایقزار شد ایران به رغم ترس ها، شک ها
درآمد عصر رستاخیز مردم، قهرمان خیزد
از این خاک کهن، بُنگاه مزدک ها و بابک ها

مُقنّع گفت: «گر اکنون مرا پیکر شود نابود
روان من نمی میرد، به پیکرها شود پیدا
ز دالان "حلول" آیم به جسم مردم شیدا
برانگیزم یکی آتش به جان خلق آینده»
مُقنّع شد به گور، امّا، مُقنّع ها شود زنده

ستمگر بس عبث پنداشت «کُشتن» هست درمانش
ولی تاریخ، فردایی فروگیرد گریبانش

به خواری از فراز تخت بیدادش فرو آرد
(سخن در آن نمی رانم که این دم دیر و زود آرد
ولی شک نیست کآخر نیست جز این رأی و فرمانش)
سپاه پیشرفتند و تکامل این جوانمردان
سپاهی این چنین، از وادی حرمان گذر دارد
به سوی معبد خورشید پیمودن خطر دارد
ولی هرکس از این ره رفت، بخشی شد ز نور او
هم آوا گشت با فرّ و شکوه او، غرور او
مجو ای هموطنَ از ایزد تقدیر بخت خود
طلب کن بخت را از جنبش بازوی سخت خود!
جهان میدان پیکار است: بیرحمند بدخواهان
طریق رزم ناهموار و غدّارند همراهان
نه آید زآسمان ها هدیه ای، نی قدرتی غیبی
برایت سفره ای گسترده اندر خانه درچیند
به خوابست آنکه راه و رسم هستی را نمی بیند
کلید گنج عالم رنج انسانی است، آگه شو!
دو رَه در پیش: یا تسلیم یا پیکار جانفرسا
از آن راه خطا برگرد و با همّت بر این ره شو!

هر آن خلقی که او از کار و از پیکار رو تابد
شگفتی نیست گر نالان به بند بدنهادان است
اسیر و بی نصیب و دربدر بیمار و نادان است.
به راه رُشد و آزادیست هرسو سدّ و بارویی
ز استعمار و از دربار و از زندان و از اعدام
تو گویی هفتخوانی از بلا گسترده جادویی

www.iran-archive.com

ولی با رَخش همت بَرجه از این هفتخوان، گر خود
نمی خواهی کز این دنیاری رنگین بگذری ناکام

ارانی گفت: «در شطی که آن جنبنده تاریخ است
مشو زان قطره ها، کاندر لجن ها بر کران مانند
بشو ز امواج جوشانی که دائم در میان مانند.»

۱۳۴۹

www.iran-archive.com

جمهوری اسلامی و تهاجم فرهنگی

سهراب فاطمی

پس از مرگ خمینی، فضای اجتماعی داخل ایران خواهی نخواهی و به تدریج دچار تحوّل نسبی شد. این تحوّل به دلایل مختلف و در جهات گوناگون صورت گرفت. تغییر نسبی در برخورد روشنفکران و نیز تودهٔ مردم با فشارهای حکومت در ارتباط با بیان نظرات علمی، فرهنگی و اجتماعی، یکی از جنبه های این تحوّل بود. بدین سان که با گذشت یک دورهٔ فترت پس از به اجرا درآمدن قطعنامهٔ ۵۹۸ و مرگ خمینی، انتخاب رفسنجانی به عنوان رییس جمهور، و انجام برخی حرکت ها در جهت تثبیت موقعیّت سیاسی ـ اجتماعی رژیم در ایران و در سطح جهان، جامعه و روشنفکران آن نیز حرکت هایی را آغاز کردند که به تضادّهای درونی جمهوری اسلامی در امر انطباق چهرهٔ قرون وسطایی آن با زندگی عصر حاضر افزود.

در فاصلهٔ چندسال گذشته، شاهد برخی حرکت ها در سطح دانشگاه ها، برگزاری نمایشگاه های مختلف هنری، اجرای نمایش ها، ساخته شدن یا روی پرده رفتن فیلم ها، و نیز انتشار کتاب ها و نشریه هایی بوده ایم که در نخستین دههٔ پس از انقلاب امکان حضور در فضای اجتماعی را نمی یافتند. نشر قریب به پنجاه عنوان نشریّه و فصلنامهٔ فرهنگی، هنری، اجتماعی و علمی (بجز نشریّه های وابسته به حکومت و سازمان های تبلیغی ویژهٔ آن)، که به نشریّه های قبل افزوده شده اند و حضور نام ها و اندیشه های آشنا و صاحب سبک و نظر در آن ها، نقش

مشخّص و مؤثّری در ایجاد و تثبیت این تحوّل ایفا نموده است.

امّا مسألهٔ اصلی در اینجا است که جمهوری اسلامی به این حرکات چگونه برخورد کرده است و می کند؟

مسألهٔ تهاجم فرهنگی نخستین بار به وسیلهٔ خامنه ای مطرح شد. این موضوع، که بلافاصله به بحث داغ در مجامع و مطبوعات رسمی و دولتی و منابر و مساجد تبدیل شد، طبق معمول در دو جهت مشخّص پیشروی کرد: نخست، استفادهٔ تبلیغاتی از یک موضوع حسّاس برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و انحراف آن از معضلات حادّ اجتماعی؛ و دوّم، سرکوب مخالفان و تشدید جوّ اختناق و عقیده ستیزی در سطح جامعه.

استقبال مردم از کنسرت های موسیقی و انتشار نشریّه ها و کتاب های جاافتادهٔ فرهنگی و طرح آنها در سطح جامعه، بر کینه و خشم تنگ نظران حاکم افزود و به وقوف آنان بر نقطهٔ ضعف اساسی و ابدی شان در ارتباط با رشد فرهنگی جامعه و هراسشان از این رشد، دامن زد. در همین دوران بود که فیلم‌های آخر محسّن مخملباف، که تا همین دیروز به عنوان منادی «فرهنگ و هنر بچّه مسلمان های انقلابی» به هر ترفندی در اقصی نقاط دنیا مطرح می شد، مورد انتقاد قرار گرفت و بحث حتّی به مجلس کشانده شد و طبق معمول مسألهٔ «بی حجابی و بدحجابی» و «وضعیّت ظاهری» مردم و «ویدئو» نیز به این همه ربط داده شد. بدین طریق ۱۴ سال پس از انقلاب، شاهد یقه درانی دست اندر کاران حکومت در ذمّ «هجوم فرهنگی» ضدّانقلاب اسلامی به مبانی فرهنگ سنّتی و اعتقادات بنیادی امّت همیشه در صحنه شدیم.

اما نکتهٔ گرهی کجاست؟ مسألهٔ اصلی جلب افکار عمومی به این جنگ های حیدری ـ نعمتی است یا زمینه سازی برای سرکوب مجدّد نیروهای بالندهٔ فرهنگی که در جامعه پا می گیرند؟ آیا این قضیّه نیز از درگیری های درونی جناح های مختلف حاکمیّت و نیروهای پیرامون آن ها ناشی می شود، یا یافتن «جبهه» ای دیگر، این بار برای «بچّه های بسیج» و «شهیدان زنده» را مدّ نظر دارد؟ از ضعف

سرچشمه می گیرد یا وسیله ای است تازه برای قدرت نمایی نیرویی که جز فرسایش و تخریب مبانی رشد علمی و فرهنگی جامعه راهی برای ابراز وجود و تحکیم پایه های قدرت خود نمی یابد؟ یا همهٔ اینها است به اضافهٔ مسایل و عوامل دیگر؟

دلیل عمدهٔ طرح مسألهٔ «تهاجم فرهنگی» هرچه باشد، واقعیّت این است که طرح وسیع آن در سطح جامعه، نمایشگر وجه دیگری از تضادّهای بنیادی رژیم «ولایت فقیه» با زندگی و پیشرفت مردم و جامعه است.

چهارده سال پس از تشکیل جمهوری اسلامی، حاکمیّت برآمده از انقلاب از پاسخ گویی به نیازهای جامعه بازمانده است. یکی از عمده ترین این نیازها، همانا پیشرفت مبانی فرهنگی و علمی و هنری جامعه است. تخریب پایه های فرهنگ و ادبیّات به طور پیوسته ادامه داشته و حاکمیت تا آنجا که توانسته کوشیده است تا نسل همزاد انقلاب را از فرهنگ واقعی جامعه جدا سازد و به موازات آن به تبلیغ و ترویج فرهنگی بی محتوا، قالبی، متکی بر جزم اندیشی، غیر انسانی و خالی از روحیّات و عواطف انسان امروزی بپردازد.

امّا جامعه موجودی است زنده و در تکاپوی ابدی، که علی رغم خفقان بار ترین شرایط، روزنه های حیاتی رشد و تکامل خود را می یابد. امروز این تکاپو در قاموس تلاش روشنفکران و فرهنگ دوستان کشور ما برای حفظ و تحکیم مبانی رشد فرهنگی جامعه نمود می یابد. رژیم «ولایت فقیه، حسب ماهیّت خود، به ناچار به میدان رویارویی با این تکاپو کشانده می شود و راه های مختلف سرکوب این تکاپوی اجتماعی را می آزماید.

نگاهی بر واقعیّت های موجود جامعه، از قوانین ضدّ و نقیض مصوّب ارگان‌های حکومتی گرفته تا سدّهای مصنوعی ایجاد شده متّکی بر نبود امکانات فنّی و مالی، قضیّه را روشن تر می کند. دشواری های ناشی از «کمبود کاغذ و امکانات چاپی» که خود از ضوابط و مقرّرات دولتی ناشی می شوند، محدودیّت های «قانونی» در کار نشر کتاب و جلوگیری از پخش آن پس از نشر، جلوگیری از

www.iran-archive.com

ورود کتاب ها و نشریه ها و فیلم های معتبر جهانی و سانسور وسیع بخشی که از صافی ورود گذشته است، جلوگیری از تشکیل و فعالیت انجمن ها و کانون های ادبی، فرهنگی و هنری ــ چه از طریق سنگ اندازی در صدور مجوّز و چه از راه ایجاد جوّ تهمت و برچسب و افترا ــ از جمله این واقعیّت ها هستند.

در چنین فضایی است که رژیم «ولایت فقیه» به زمینه سازی برای سرکوب تلاش های پویندهٔ فرهنگی می پردازد، سمینار به راه می اندازد، میزگرد تشکیل می دهد، مقاله می نویسد، به منبر می رود و «فتوا» می دهد، گروه های فشار را سازمان می دهد، و مبلّغان خود را به دُرافشانی وا می دارد.

جهانگیر خسروشاهی، از نویسندگانی که به قول خودش برای جنگ و بسیجی ها می نویسد، در مصاحبه با کیهان می گوید:

... ادبیّات غرب موافق با ماهیت غرب است و ادبیّات ما موافق با ماهیّت ما. رمان بلایی است که در این روزگار برسر ما نازل شده (!) و ما باید همچون اولیاء الهی با این بلا به نحو احسن برخورد کنیم.... این سنگر باید به وسیلهٔ بسیجیان وادی ادبیات (!) و داستان نویسی فتح شود.

نبی الله راجی، نمایندهٔ رائین در مجلس، در نطق قبل از دستور خود در تابستان گذشته می گوید:

... امروز با کمال تأسّف شاهد فتّال تر شدن نویسندگان و هنرمندان منحرف و ضدّمردمی وابسته به محافل بیگانه هستیم.... در مجلّات رنگارنگی که اکثرا در یکی دو سال اخیر نشر یافته اند، ما شاهد این فتالیّت هستیم.

شمس آل احمد، در مقاله ای در «سوره»، فعّالیّت های فرهنگی اخیر جامعه را به مسخره می گیرد، آزادی آن ها را بی معنی می شمارد و برای آن ها خط و نشان می کشد:

... آزادی خیلی نقل دارد! خیلی کلک است. هم «صباح زنگنه» در وزارت ارشاد سنگش را به سینه می زند، هم «مجلّات جفله» نسل سوم.... بنده خداهایی که پنج

نفرند و می خواهند کانون نویسندگان داشته باشند.... چهل سال با شاملو و تردستی هایش به سر برده ام.... چندسال دیگر عین اخوان ثالث سقط می شود.... نسل سوّم ادب و فرهنگ ایران، نسل مجلّهٔ «کلک» و «گردون» نیست. نسل بسیجیان و جوانانی است که دیگر مقابل شده اند با قطع نامهٔ صلح و حالا آمده اند در صف شعر، قصه، نمایشنامه، فیلم و هنر....

اسماعیل شفیعی، «مدرّس دانشگاه»، در چهارمین میزگرد کیهان تحت عنوان «بررسی راه های عملی و نظری وحدت حوزه و دانشگاه»، در زمستان ۷۰ می گوید:

... آن جریان (منحرف) ... الآن هم ادامه دارد و قوی هم ادامه دارد و در وجهی به صورت مجلّه، روزنامه، داستان، شعر و ادبیّات معاصر است. ... مجدّدا بازگشته اند و دست به راه اندازی و تأسیس مجلّه زدند، کتاب چاپ کردند، فیلم ساختند و انواع و اقسام وسایل اعمّ از رمان، داستان، شعرنو (!) و بازگشت روشنفکران ملحدی که در گذشته سروصدایی برای خودشان داشتند، احیای مجدّد قالب ها، احیای مجدد ارزش های گذشته، استفاده از زبان تمثیلی و استعاره ای، تکیه بر روی نقاط ضعف و اشکالاتی که در داخل کشور وجود داشته... با زبان زیبای ادیبانه، در واقع این تهاجم را در ایران سازمان دادند....

مسامحه معنی ندارد! طرح سلایق معنی ندارد! اینکه بگوئیم این هم یک نظر دوّم را بدهد! اینجا عرصهٔ مبارزهٔ رو در روی دو نظر نیست. یعنی یک جریان فاسد و مبتذل هست که این دارد مقابله می کند. یعنی درواقع حمله می کند.... باید مقابلهٔ جدّی بشود با جریاناتی که درواقع در مطبوعات، خصوصاً مجلّات ادبی و فرهنگی در ایران... مروّج ابتذال می شوند... و مروّج فیلم ویدئو و موسیقی مبتذل می شوند....

این نقل قول بلند بدین جهت آورده شد که با چگونگی زمینه سازی پیشآهنگان فرهنگی رژیم بیشتر آشنا شویم و به کنه نظرات و برنامه های آنان پی ببریم. امّا اینهمه وحشت و صرف انرژی برای چیست؟ چه دیو مخوفی فرشتهٔ «انقلاب اسلامی و فرهنگ پویای» آن را مورد تهدید قرار داده است؟

پاسخ را می توان در یک کلمه خلاصه کرد: نیاز! نیاز به تحرّک، تحوّل و آگاهی. نیاز به تبادل آرا و درنتیجه، پیشرفت، تکامل و همگامی با بشریّت پویا و متحوّل. رژیم «ولایت فقیه» درمقابل این نیاز است که می ایستد و دشمن اصلی

www.iran-archive.com

خود را در آن متبلور می بینند.

در هفتمین شمارهٔ مجلّهٔ اتاق بازرگانی، آماری از سیر تحوّل مطبوعات در ایران به چاپ رسیده است. در این بررسی آماری، ازجمله می خوانیم که:

> ... به سبب فشار سیاسی در دههٔ چهل و حرکت جامعه در جهت تمرکز قدرت، مطبوعات و به ویژه مجلّات بیشتر به سمت انتشار مطالب ادبی و هنری سوق داده شدند....

درچنین موقعیّتی است که در منابر، شعارهای ضدّیت با «ویدئو» اوج می گیرد، گروه های فشار مطبوعات را زیر فشار قرار می دهند، فیلم ها سانسور می شوند و پروانهٔ انتشار نمی گیرند، با حذف ضوابط قبلی نشر کتاب، خودسانسوری بر ناشرین تحمیل می شود و بازار تهدید و تهمت و ضرب و شتم روشنفکران داغ می شود. در همین حال است که آش آنقدر شور می شود که برخی از دست اندر کاران و نمایندگان خود رژیم نیز هشدار می دهند که می بایست عاقلانه تر با این مسایل برخورد کرد. یدالله اسلامی، نمایندهٔ بافق، می پرسد:

> ... دلیل نفوذ و تأثیرپذیری جامعهٔ ما از فرهنگ غربی چیست؟ ... چرا به بررسی برخوردها و جهت گیری ها و اقدامات خود نمی پردازیم و اثرات تصمیم گیری ها و تلاش ها در فرهنگ جامعه را جستجو نمی کنیم؟ ... آیا مسئولان درجهت تعمیق فرهنگ انقلاب و باروری اندیشهٔ جوانان این سرزمین توفیقی داشته اند؟[۳]

و دیگری می گوید:

> ... قبل از اینکه بخواهیم جوانی را بخاطر گرایش یا انحراف محکوم کنیم باید ببینیم آیا نهادهای اجتماعی و فرهنگی به وظایف خود در قبال او عمل کرده اند؟...[۴]

این پرسش ها نشان از شناخت نسبی از واقعیّت های جامعه توسط نیروهایی دارد که مایل اند دزد با چراغ باشند. نیروهایی که می دانند زمان هیچگاه به عقب باز نخواهد گشت و دورهٔ «من دیگر این روزنامه را نمی خوانم»[۵] گذشته و باید راه های دیگری برای دفاع از رژیم در مقابل «تهاجم فرهنگی» یافت. این

نیروها به خوبی می دانند که نیرو گرفتن آزاد اندیشی و پویایی اندیشه و فرهنگ امری ناگزیر است و اینکه رژیم «ولایت فقیه» هیچ گاه قادر نبوده، نخواسته و نتوانسته هیچ یک از نیازهای ابتدایی مردم، و به ویژه جوانان، را برآورده سازد. آنها می دانند که با تکیه بر «بسیجیان وادی ادبیّات» یا سرکوب بی وقفهٔ هر حرکت فرهنگی تحت عنوان مبارزه با «هجوم غرب زدگان و مروّجان ابتذال و فساد» نمی توان راه حرکت پویای جامعه را مسدود کرد. بگذارید این حقیقت را از زبان زهرا شجاعی، رییس شوراهای اجتماعی و فرهنگی زنان جمهوری اسلامی، بشنویم:

> ... این نکته مسلّم است که هرگز نمی توان افکار و اندیشه را به مردم القا و دیکته کرد. حتّی استبدادی ترین نظام ها و دیکتاتورترین حکومت ها نتوانستند به مردم القا کنند که چگونه بیاندیشند. حیات انسان به تفکّر و اندیشیدن است و نظام های استبدادی هرگز نتوانستند جلوی اندیشیدن انسان ها را بگیرند. البتّه ممکن است مانع اظهار و بروز افکار شوند. لکن هیچ کس نمی تواند دیگری را مجبور کند که تو باید بدین گونه بیاندیشی. هیچکس![۶]

۱- «کیهان»، ۳ بهمن ۷۰
۲- «سوره»، دی ماه ۷۰
۳- «کیهان هوایی»، ۲ آذر ۷۰
۴- «کیهان هوایی»، ۱۳ آذر
۵- گفتهٔ خمینی دربارهٔ نشریهٔ «آیندگان»
۶- «کیهان»، ۲ بهمن ۷۰

www.iran-archive.com

شقایق، تو بگو!

ای شقایق، تو بگو!
آن سال های زیبا را به کجا بردند؟
آن روزهای پُر طلایی کودکی را
که همچون مخمل نرم بر قلبمان می نشست
آن خواب های نقره ای پررنگ را
که صورتمان را نوازش می داد
آن لبخندهای پرنشاط جوانی را
که هرچیزی را گُلی می کرد
به کجا بردند؟
ای شقایق، تو بگو!

آن ستاره ها که تمامی حیاط خانه مان را پر می کردند
آن صداهای آشنایی، که گوشهامان را نوازش می دادند
آن درخت های پُر برگ وحشی را
یاس های سفیدِ دَر گلدان را

به کجا بردند؟

ای شقایق، تو بگو!

م. ی.
پاییز ۱۳۷۰

نگاهی بر هنر، در فراخنای تئوری و تنگنای کاربرد آن

م.ع. مهمید

«نگاهی بر هنر در فراخنای تئوری و تنگنای کاربرد آن» عنوان سخنرانی است که پژوهشگر ارجمند محمد علی مهمید در آذرماه سال جاری در نشست شورای فرهنگی ایرانیان در لندن ایراد کرده اند. از آنجائیکه این سخنرانی حاوی مطالب بسیار نغز و جالبی پیرامون هنر و ادبیّات در عرصهٔ تئوریک است، «دنیا» متن کامل آن را برای اطلاع خوانندگان عزیز درج می کند.

بوتیقا[1] زبان اندیشمندانی است که از کهنترین روزگاران بر این باور بوده اند که هدف هنر، انسان و یاری به کمال و آراستگی او به خلق ها و منش های والا است. ارسطو در این اثر بزرگ یکی از دو شکل و نمود هنر، یعنی تراژدی، را بدین سبب بر نوع دیگر آن، یعنی کمدی، برتر می شمارد که خصایل شریف انسانی را مجسّم و مصوّر می سازد و به تلطیف روان و وجدان آدمی می کوشد.

هنر در فراخنای عرصهٔ نظری خود، که گواه بیکرانی جهان تفکّر، تخیّل و ذوق است، از روزگاران بس قدیم، ستایشگر انسان، و والایی و بیکرانی او در حدّی است که می تواند به تعبیرِ اشراقیِ اسلامی ـ عرفانی، جلوه گاه ایزدی باشد.

www.iran-archive.com

چنانکه در بیتی منتسب به علیّ بن ابیطالب، از عالم اکبری سخن گفته می شود که در انسان منطوی است:

أتَزعَـمُ أنّکَ جِـرمٌ صَغیـرٌ
وَفیکَ أنطَوی العالَمُ الاکبَر؟

و در دو بیت از قصیدهٔ عینیّهٔ بوعلی سینا، جان آدمی در هیأت کبوتری تصویر شده که از عالم بالا، به حُکمِ الهی، به سوی انسان فرود آمد و در کالبد او جای گرفت:

بیتِ مطلع: (هُبِطَت اِلَیکَ مِنَ المَحَلّ الاَرفَعِ وَرقاءُ ذاتُ تَمَنُّعٍ و تَمَنُّعِ) از این نزول و مصراع نخست بیت پانزدهم از فرمان ایزدی حکایت می کند:

اِن کانَ اَرسَلَها الالهُ لِحِکْمَةٍ

دوران های انسان گرایی رنسانس و رمانتیسم اروپا نقطهٔ اوج فراپویی و فراگستری این فرایند گرایش انسانی هنر، به رغم تشبّث های تنگنا آفرینی بوده که انکیزیسیون مذهبی می کوشیده است در راه کاربرد مردمی و در مسیر تکاملی آن در این راستا، اعمال کند.

این تنگناها، که به تعبیر و بیان دقیق تر برای «اندیشه و هنرستیزی» در این سخن به کار رفته است، نه تنها در قلمرو ملّی (در اعصار کهن و جدید)، که در عرصهٔ بین الملل، در شرایط کنونی درخور بررسی است.

تاریخ و سابقهٔ کاربرد هنر در قلمرو محدودِ «سودبخشی» به مراکز قدرت، در سراسر جهان، کهن است. در شرق، فرمانروایان ــ چه بسا در کسوت کیشمداری ــ از هنر و هنرمندان، و از آفرینش ها و آفرینندگان فکری و ذوقی ــ پیداست تا هنگامی و جایی که به ارضای این خواست آنان سودمند توانستند بود ــ پشتیبانی می کردند و لقب هنرپرور را در تاریخ به نام خود به ثبت می رساندند. چنانکه تاریخ گواهی می دهد اینگونه گرایش انحصارجویانه، به نسبت گسترش قدرت و افزایش تمرکز آن، هنر و اندیشه را به سوی تنگناهای شدیدتر ــ در عرصهٔ کاربرد آن ــ می کشاند.

تاریخ، دورویی ها و دودوزه بازی های شرم آوری را نیز دربارهٔ نظاماتی به ثبت رسانده است که از سویی جوخه های تیر همیشه فعّال و شکنجه گاه های تعطیل ناپذیر برای سرکوب هنر و اندیشهٔ آزاد و صاحبان آزاداندیش آن آماده دارند، و از سوی دیگر لاف از هنر و اندیشه پروری می زنند؛ حتّی غزل هایی حاکی از طبع حسّاس و ظریف می خوانیم، منتسب به کسانی که سابقهٔ صدور احکام سفّاکانه شان از حدّ و شمار بیرون است. حال آنکه چنان طبایع حسّاس و ظریفی اصولاً و طبعاً با چنین فتواهایی سازگار نتوانند بود. روزنامه نگاری از لئوپولد سدار سنگور، رییس جمهوری اسبق سنِه گال، که دولتمرد، شاعر و ادیب نیکنامی است، در دوران تصدّی ریاست جمهوری وی پرسید: آیا باز شعر می سراید؟ وی هنگام ضمن ابراز شگفتی پاسخ داد: «من که در مقام ریاست جمهوری وظیفه دارم حکم اعدام امضاء کنم چگونه می توانم شعر بسرایم!؟».

آثار و آفرینش های هنری و فکری، آنگاه که از فراخنای زیست تئوریک خود گام فراتر می نهاد و در عرصهٔ کاربرد، قلمروهایی را زیر تأثیر خود می گفت که مطلوب و مطبوع طبع دولتمردان و کیشمداران نبود، با تنگناهایی رویارو می شد که تاریخ جهان ــ از شرق تا غرب ــ داستان هایی فاجعه آمیز از آن در دوران هایی به نام زشت و هراس انگیز انکیزیسیون به ثبت رسانده است.

انکیزیسیون مذهبی شرقی به علّت وحشتی که از تأثیر جمودزدایی هنر داشت، در مراحلی از نمایش و اِعمال قدرت، به یاری تحریم شرعیِ غِنا ــ و کلاً موسیقی ــ و نیز هنرهای دیگر، تنگناها و سدّهایی در راه شکوفایی و تکامل هنر پدید می آورد، چه بسا به یاری کیفر و هَدم و حَرق آفرینندگان و آفرینش های هنری نیز.

از انکیزیسیون غربی «فهرست سیاه»هایی را به یاد داریم که هر یک چندی به نام و مجوّزهای متفاوت مذهبیِ قدیم و سیاسیِ معاصر، تجدید می شود. به گواهی تاریخ، لبهٔ تیز این فهرست های ساطورگونه، حیات اندیشه گران و هنرمندان آزادمنش را همواره درمعرض تهدید مرگی خوف انگیز داشته است. «اتودافه»ها یا

www.iran-archive.com

محاکمی که رأی زنده زنده سوزاندن مغضوبان را صادر می کردند بازوی قاهر و شمشیر قاطع این انکیزیسیون بودند.

این فرایند در غرب، در دوران سرمایه داری، با ویژگی بیسابقه و با فرهنگ و فلسفهٔ خاصّ خود، که می تواند چهرهٔ زشت ترین نمودهای انحصارجویی اندیشه ستیزانه را به نقاب توجیه بپوشاند، پدیدار می شود. اوتیلیتاریسم، ازجمله مکاتب فلسفی این دوران است که به هر عملی و هر دست آورد فکر و ذوق آدمی تنها در مقیاس و به اعتبار سودبخشی آن مشروعیّت می بخشد.

خاستگاه و ضرورت زیستی هنر و زبان هنری شعر، که بیانگر و پاسخگوی ظریف ترین دریافت و احساس آدمی در برخورد با طبیعت و جامعهٔ پیرامون و نیز خویشتن اوست، از هستی انسان و آرمان دوام و بقاء و بهزیستی او مایه می گیرد. بنابراین، می توان و باید اندازهٔ نیاز آدمی را به این زبان و گویایی روزافزون آن دریافت. و باز به همین علّت می توان دریافت که چرا در شرق، زبان هنری شعر ــ به گواهی آثار جاویدان شاعران بزرگ ــ از رودکی، فردوسی، سعدی، حافظ و نظامی تا اخلاف آنان در روزگار ما ــ همیشه ستایشگر و مدافع انسان بوده است.

در غرب نیز این رابطه و پیوند ناگسستنی میان هنر و انسان ــ و کلاً جامعهٔ انسانی ــ را، به جز مورد پیروان مکاتبی مانند «پارناس»[۳] ــ یعنی «پارناسی ین ها»[۴] ــ که از سال ۱۸۵۰ به مخالفت با رمانتیسم برخاسته و مدافع و مبلّغ هنر عالمانه و فاقد عنصر شخصیّت[۵] بودند ــ تا امروز دیرپا می بینیم، که بی گمان همچنان دیر خواهد پایید. شخصیّت هرگو، و «بینوایان»، اثر بزرگ و جاویدان او، نمادِ درخشانِ مداومتِ فرایندِ امیدافزای انسان گرایی است که پس از رنسانس اروپا مسیر تکاملی خود را در فراخنای جاودانگی می پیماید.

نقّاشان شرق دیری است که ــ به جز مواردی معدود ــ از پاره ای قیود مذهبی یا اجبار تصویر تمثال های مبارک رها شده اند؛ و موسیقیدانان شرقی نیز از تحمّل این حقارت که عملهٔ طرب محافل حاکم تلقّی و نامیده شوند وارهیده اند.

از دورانی که مشروطیّت، تازه می خواست بر مدار طلوع نشیند خاطره ای فراموش ناشدنی در این مورد به یاد داریم، که شرح آن در کتاب «تبریز مه آلود»، اثر محمدسعید اردوبادی ــ از سوسیال دموکرات های قفقاز ــ آمده است. اقبال السّلطان به اتفّاق گروهی نوازنده مهمان صمدخان شجاع الدّوله، حاکم مستبدّ آذربایجان، است. لیکن آزادمنشی هنرمند تفرعن حاکم را تحمّل نمی تواند کرد. او، دربرابر دیدگان شگفت زدهٔ خان و پیرامونیانش پولی را که صمدخان داده است میان نوازندگان تقسیم می کند و خود از مجلس بیرون می رود. ناگفته نماند که چنین رفتار آزادمنشانه ای در چنان روزگاری، دربرابر فرمانروایان خودکامه و سفّاکی مانند شجاع الدّوله، نمایانگر دلیری، و بی پروایی از کیفرهایی بود مانند زنده زنده در میان بنا جای دادن یا روغن داغ برسر ریختن.

تئاتر نیز ــ باز به جز مواردی نادر ــ سالیان درازی است که از تنگنای اجرا در تکایا ــ به شکل سنّتی ــ یا تماشاخانه های قرق شده برای «ذوات اقدس» و از حدّی که مطبوع طبع آنان بوده رها شده است. راه تئاتر به سوی مردم و در راستای خدمت به آرمان های شریف انسانی، در فراخنای مطلوب ــ بدانگونه که از دوران ارسطو مطمح نظر بوده است ــ بیش از پیش هموار می شود.

این فرایند رهایی، ره آورد موج بی کران و گسترندهٔ جنبش های آزادی جویانه ای است که از چند سده پیش سراسر جهان را فراگرفته است. انسان گرایی رنسانس و سپس جهش های فکری و انقلاب های بورژوازی، که در سدهٔ هجدهم با نشر دائرة المعارف در فرانسه آغاز می شود، الهام بخش و ارمغان آور این عصر رهایی است. زیر ضربه های همین موج ها است که آخرین دژِ انکیزیسیون مذهبی در اسپانیا فرو می ریزد. و این مأموریّت تاریخ را ناپلئون بناپارت به انجام می رساند.

بدین سان عصر انکیزیسیون مذهبی در غرب به پایان می رسد، دورانی که خوان لوئیس وی وس[۶] انسان گرای بزرگ اسپانیایی در نامه ای به اراسموس دزیده ریوس،[۷] فیلسوف انسان گرای هلندی، چنین وصفش می کند (به سال ۱۳۵۴):

www.iranarchive.com

ما، در چنان روزگارس سخت زندگی می کنیم که نه تنها سخن گفتن، که خاموش ماندن نیز مخاطره انگیز است؛

این موج آرامی ناپذیر و فرونانشستنی، در سدهٔ نوزدهم به رشته های موج های خروشنده تر دیگر می پیوندد. تاریخ، آغاز عصری دیگر را که می بایست نیروی آفرینشگر جامعهٔ بشری را از اسارت مزدوری و بهره کشی رهایی بخشد و به همهٔ جوامع و افراد انسانی، آزادی و برابری راستینی را که نظام بورژوایی ناتوان از تأمین آن بود و هست، به ارمغان آوَرَد، اعلام می کند.

طلوع سوسیالیسم، در هیأت نظام اجتماعی و دولت مطلوب آن، گذشته از آنکه در قلمرو اقتصاد، تحقّق برخورداری برابر– بی هیچ گونه تبعیض طبقاتی، نژادی، قومی و ملّی – را به جوامع انسانی نوید می دهد، و در قوانین و روابط سیاسی و دیپلماسی تحوّلی بنیادی پدید می آورد؛ روابط افراد و جوامع انسانی، و کوشش ها و آفرینش های آنان را در عرصهٔ اندیشه و هنر به قانون ها و ضابطه های اخلاقی[۸] ویژهٔ خود می آراید. «هنر برای مردم و جامعه» به عنوان رهنمود فلسفی و اخلاقی سوسیالیسم و به صورت یک شیوهٔ «پراتیک» اجتماعی اعلام می شود.

از همین هنگام است که از سوی دیگر انکیزیسیونی نوپدید فصلی نو از تاریخ را به نام خود می گشاید. انکیزیسیون سیاسی از همان جا که سلف مذهبی اش به خاک سپرده شده بود، به حیات مجدّد بر می خیزد.

سرنوشت هنر، به ویژه بخشی از آن که به محافل مبتکر این انکیزیسیون سود بیشتر می بخشد، دگرگون می شود. به اقتضای همین فرایند است که هنر سینما به علّت وسعت عرصهٔ اشتمال، تأثیر و کاربرد آن، به مثابهٔ یک حربهٔ سیاسی، می بایست در دورانی موسوم به جنگ سرد، به سود نظام سرمایه داری متشکّل و متمرکز شود. محدودیّت ناپذیری در توسعه طلبی و کوشش در راه بهره گیری از هرچیز و هرکس در این عرصه، از ویژگی های این انکیزیسیون است که برخلاف سلفش، در درون مرز های ملّی نمی گنجد و می کوشد سراسر جهان و عرصهٔ بین الملل، و همهٔ دست آوردهای آن را نیز، به حیطهٔ شمول و تأثیر خویش کشاند.

این انکیزیسیون، هنر و اندیشه ستیزی خود را، برای مقابله با فرایند و عصر نوین سوسیالیسم، از درون آغاز می کند و سپس آن را به سطح جهانی و عرصهٔ بین الملل می کشاند و گسترش می بخشد. سرمایهٔ تمرکز و انحصار جوی، می خواهد هنر و اندیشه را نیز در سراسر جهان زیر یوغ این تمرکز خویش بکشاند.

این حرکت و یورش، از روز بیستم اکتبر سال ۱۹۴۷ یعنی هنگامی آغاز می شود که «کمیتهٔ فعالیّت های ضدّ آمریکایی»[۹] تفتیش عقاید چند مرحله ای سینمایی خود را شروع می کند. گزینش این تاریخ، تصادفی نبوده است. نظام مزدوری و بهره کشی تجربه و سود کلان اندوخته از جنگ جهانی دوّم، می خواهد حساب خود را با نظام نوینی که ذاتاً و عملاً تهدیدی بالفعل و بالقوّه برای موجودیّت و استمرار غارتگری های جهانی اوست، تسویه کند، و اینجاست که نقش مؤثّر هنر سینما در این صحنه و بهره گیری از آن در تنگنای کاربرد مطلوب، به منظور دست یابی به هدف های سیاسی و تبلیغی در این جهت، مطمح نظر قرار گرفت. مرحلهٔ نخستین این تسویهٔ حساب، از درون و با دگراندیشان داخلی، آغاز شد. بنابراین، فهرست سیاهی که از سوی «کمیته» برای این تفتیش عقاید هنری تنظیم شده بود، در سال های ۱۹۵۱، ۱۹۵۳، ۱۹۵۵، و ۱۹۵۸ تجدید شد. گواهان وحشت زده، در برابر «کمیته» از حدود ۳۲۵ تن فعّالان هنر سینما نام بردند که در گذشته یا همان سال ها شیوهٔ هنری سود بخش برای نظام بهره کشی و مبلّغ دشمنی و جنگ را باور نداشتند و متّهم به عضویّت در حزب کمونیست یا گرایش بدان بودند. این فرایند به تنگنا کشاندن هنر و هنرمندان مردمی با پیدایی روش اندیشه ستیزی مک کارتیسم، روز به روز گسترده تر و هراس انگیزتر شد. نویسندگان و هنرمندان سینمایی که به «جرم» دگراندیشی زیر پیگرد دایم بودند، هیچ شبی از این سالیان دراز، بر اثر این هجوم ها و تهدید های کابوس انکیزیسیون، خواب آرام نداشتند. کار هراس آفرینی این انکیزیسیون در حدّی بود که حتّی ادوارد جی. رابینسون نیز از آن بی بهره نماند. وی که نه تنها عضو حزب کمونیست آمریکا نبود، بل که به علّت ایفای نقش مأمور «اف. بی. آی» در

www.iran-archive.com

نمایشی رادیویی، توصیه نامه ای برای «کمیته» داشت، پس از آنکه دالتون ترمبو،[۱۰] نویسندهٔ معروف نمایشنامه های رادیو ـ تلویزیونی (که «کمیته» به «جرم» دگراندیشی محبوسش کرده بود) از زندان به وی نوشت ۲۵۰۰ دلار به خانوادهٔ وی وام دهد، و او چکی برای وی فرستاد، در معرض تعقیب و آزار «کمیته» قرار گرفت.

در اینجا اشارتی به سوابقی که نمایانگر تسلسل و پیوستگی روش های هنر و اندیشه ستیزی در دو دوران انکیزیسیون مذهبیِ سلف و سیاسیِ خلف و مشابهت فیمابین از لحاظ شیوهٔ کار است، ضرور می نماید.

نخستین «فهرست سیاه» که شامل کتاب های ممنوع می شد، به سال ۱۵۵۱ در دوران انکیزیسیون اسپانیا نشر یافت، که از جملهٔ آثار مختلف، مشتمل بر «محاورات اراسموس» بود. انکیزیسیون رم نیز بعداً، به سال ۱۵۵۹، در دوران رهبری پاپ پل چهارم، همهٔ آثار اراسموس را محکوم و ممنوع اعلام کرد.

کاردینال برناردو دو ساندووال،[۱۱] مفتّش کلّ انکیزیسیون، به سال ۱۶۱۲ فهرستی از کتاب های به اصطلاح «ضالّه و مضلّه» و ممنوع منتشر ساخت و تألیفات بیشماری را ممنوع النّشر اعلام کرد. گذشته از آثار اراسموس که بلااستثناء ممنوع بودند آثار فرانسوا رابله، هوگو گروسیوس، ماکیاولی و بسیاری دیگر نیز در این فهرست نام برده شده بودند.

درخور توجّه و تذکار است که مورد سروانتس، در دیدگاه انکیزیسیون، نمونه ای بیش از همه بحث انگیز و آثار وی در معرض انتقاد شدید بود، چنانکه فصل سی و ششم کتاب دوّم «دن کیشوت دولامانش» وی به آفت سانسور دچار آمد.

مضحک این است که از جمله آثار کفر آمیز، که آماج حملهٔ انکیزیسیون قرار گفت، ترجمه های کتاب مقدّس خود آقایان بود! نگرانی دربارهٔ تفسیر های ــ به گمان انکیزیسیون ــ کفر آمیز تورات و انجیل در دستور سانسور عمومی که فتوای آن به سال ۱۵۵۴ صادر شد، نمایان است. این فتوی، ۶۷ مورد از نشر این کتاب ها

را در لیون، آنت ورپ (یا آنورس)، پاریس و بسیاری از شهرهای دیگر محکوم می ساخت.

در فرایند این نمودهای زشت هنر ستیزی و دگراندیش آزاری، بالاخصّ آنچه جهان معاصر تماشاگر آن است، جلوه هایی زیبا و افتخار آمیز، که نخستین را از سقراط به یاد داریم، در این عرصه درخشیده است. «ترمبو» داستانی از این نمود را، که شمار آن در سراسر جهان نیز اندک نبوده است و نیست، در شعری که در زندان می سراید و به همسرش می فرستد تا در نشریهٔ «ماسز اَند مین ستریم»[۱۲] چاپ شود، حکایت می کند:

پس بگوی، امّا چنین از من:
که چون برتر آن دانست بر زانوان نخزد
برای پذیرش کاسهٔ پر نفالهٔ کره آلود
که دلقکانی مغرور به وی پیشنهاد می کردند،
به پای خود گام در زندان نهاد ...

***

گویندهٔ یکی از رادیوها، که از جمله ارگان های خاورمیانه ای مبلّغ و ستایشگر این انکیزیسیون سیاسی و نظام نوین مطلوب آن است، در پی حوادثی که در جوامع سوسیالیستی شرق اروپا روی داد، پیرامون دگرگونی هایی که در هنر سینما، و سینماگری و فیلم سازی معاصر، در آغاز دههٔ پایانی سدهٔ بیستم پیش آمده است، بخشی مضحکه گونه و شگفت انگیز مطرح کرد. وی به لحنی اسفبار اعلام داشت که اخیراً مشکل هنری عظیمی ذهن و خاطر سینماگران و فیلم سازان عربی را به خود مشغول داشته است؛ ویژگی تحوّل در جوامع شرق اروپا موجب پیدایی این دشواری و بغرنجی شده است، زیرا چهره ها و نقش های «منفی» ویتنامی یا روسی دیروز، که بر اثر دگرگونی های ناشی از روابط نوین بین الملل جاذبهٔ دیرین را از لحاظ «بازاریابی هنری» ندارند باید هرچه زودتر جانشینان «منفی» تازه ای پیدا کنند. گویندهٔ رادیو در پایان سخن، پیشنهاد کرد که سینماگران و فیلم سازان

www.iran-archive.com

معاصر باید سریعاً دست به کار شوند و دربه‌در به دنبال دشمن یا چهره و نقش «منفی» و «کریه» تازه به جای «کی. جی. بی» و سالدات روسی دیروز، در برابر سیما و نقش «مثبت» و «محبوب» «سی. آی. ای» و سرباز آمریکایی، بگردند و هنر جهانی خدمتگزار نظام نوین را از فاجعه ای محتمل الوقوع برهانند! ...

۱- Poetics به زبان انگلیسی و Poetique به فرانسوی

۲- به سوی تو فرود آمد از بالاترین مکان کبوتری واجد برتری و دشوار دست یافتنی

۳- Parnasse

۴- Parnassiens

۵- impersonnel

۶- Juan Luis Vives

۷- Desiderius Erasmus Roterdamus

۸- Ethique

۹- House Committee on Un-American Activities (HCUA)

۱۰- Dalton Trumbo

۱۱- Cardinal Bernardo de Sandoval

۱۲- Masses and Mainstream

روک دالتون

«یک شاعر کمونیست باید تمام زندگی را تلفّظ کند!»

این مقاله از کتاب کوچک «شعر و رزمندگی در آمریکای لاتین»،[1] به قلم «روک دالتون»،[2] شاعر ال سالوادوری، ترجمه شده است. این بیانیّه، علی رغم تمام تغییرات بزرگ در جهان سوسیالیسم، حرف هایی اساسی، انقلابی و صادقانه دارد که می تواند برای شاعران معاصر ایران مهم و مثبت باشد. آشنایی با اندیشه های یک شاعر بزرگ از کشور کوچک ال سالوادور، که سالیان دراز درگیر مبارزه با هیولای امپریالیسم بوده است، می تواند اندیشمندان ایرانی را در جهت حلّ مسایل فرهنگی کشورمان، یاری دهد. باید پرسید که شاعران و اندیشمند ایرانی اوضاع ادبی و فرهنگی زمانهٔ خود را چگونه ارزیابی می کنند و برای برون رفت از مشکلات چه پیشنهاداتی دارند؟

www.iran-archive.com

۱

پیشنهاد من برای کارِ شاعری چیست؟ عموماً، بیان زندگی، یعنی زندگیی که شاهد و سبب آن هستیم، دوران زندگی ما، مردمانش، زمینه هایی که در آن شریک هستیم، همراه همهٔ همبستگی ها و همنیازی هایمان. پیشنهاد من چنین است: شروع از مسألهٔ به ظاهر سادهٔ ال سالوادوری بودن، همان سهمی از مردم آمریکای لاتین که با مبارزه علیه امپریالیسم و حکومت اولیگارشی اروپایی، بهروزی خود را دنبال می کنند و به دلایل تاریخی معیّن یک سنّت فرهنگی بسیار فقیرانه دارند ــ چنان فقیرانه که کوچک ترین توسعهٔ آن برای پیوستن به مبارزه، نیاز پُرفریادی به هرگونه سلاح دارد.

این دلایل پایه ای موجب آن می شود که نتیجهٔ هرآنچه به کار من مربوط است با محتوای ملّی مجهّز باشد، یعنی آن را در بیان زندگی مردم ال‌سالوادور معطوف دارد. ولی صحبت من از «مردم ال سالوادور»، از کارگران و روستائیان، از طبقهٔ متوسط، و کلاً از هر سهم اجتماعی است که مورد استثمار امپریالیسم و اولیگارشی است؛ تمام کسانی که منافع اشتراکی اصولی آنان منطبق بر منافعی وسیع تر ــ یعنی بنای یک دولت ملّی آزاد، همراه بهترین انگیزه ها برای پیشرفت و ترقّی انسانی ــ است. در چهارچوب کلّی مقاصد شعری خود، نیازهایی را مشخّص کرده ام که بتوانم کارم را توسعه دهم. من باید راهی را بیآغازم و موجب رضایت چیزی در مقابل دورنمای تاریخی که تجلّی مردم من است باشم. این همان وسیلهٔ انسانی است که به من ریشه هایم را می بخشد و امکان می دهد تا در زمان و مکان به آن بیاویزم. شاید در اینجا لازم باشد سعی کنم به یک ارزیابی مختصر و عمومی از شرایط مشخّصی که در آن به کار خلاّق مشغول هستم بپردازم ــ نه با اشتیاقی که تواضعم را تهدید کند، بلکه به عنوان ارائهٔ زمینه ای منطقی برای آنچه می خواهم بعد از این پیشنهاد کنم.

۲

برخورد من با محتوای ایده تولوژی و نتیجهٔ کار شاعری، به گونه ای که من فکر می کنم، در واقع از دو غایت تعیین می شود: یکی از دوران شکل گیری بورژوایی من، و دیگری از کمونیسم مبارز، که در این چند سال به آن تعلق داشته ام.

تجربه در مقام حزبی مرا از نگرانی مداوم دربارهٔ مشکلات مردم پیرامونم ــ «مردم» به معنی نهایی آن ــ آگاه کرده است و توجّه مرا دقیقاً بر اصول وظایفی که باید همهٔ ما قبول کنیم متمرکز ساخته است؛ وظایفی که هرکس باید در طول زندگیش به انجام رساند. ولی سالهای دراز تحصیل در مدارس یسوعی ها، پرورش نخستین من در رحم بورژوازی بدخیم، گرایش من به سبک زندگی بی بندوبار، مراسم مقدّس وحشتناک برخاسته از خودگذشتگی و قربانی ها یا از عمق مشکلات زمانه، داغ اثرات خود را بر من نهاده است ــ زخم هایی که حتّی امروز دردناک اند.

درگیری من با این مسألهٔ آخر، به دلیل توجّه من به زوال عمومی انتقاد از خود است که امروز همه آن را دنبال می کنیم: همان خواست مردم از فرزندان قومی خود برای پاک و ساده و رو راست بودن. آنچه در این باره قادر به انجام آن نیستم این است که اثرات امروزی (از گذشته) را با یک حرکت قلم باطل کنم. بنابراین، برای کسب تجربهٔ تحلیلی از امکانات ادبی خود، بهتر است که گذشته ام را به عنوان یک دادهٔ واقعی بپذیرم ــ مشکلی که می توانم اگر بخواهم بر آن فایق شوم. ولی به هرجهت واقعیّتی است. باید بگویم که پس از تحلیل جدّی از آثار شعری خود ــ اشعاری که من آن را بیشتر معرّف خود می دانم و بیان کنندهٔ افکار من هستند ــ آنچه سدّ راه نظرات امروزی من به عنوان یک کمونیست می شود همان نگرش من به عنوان یک بورژوا، و داشتن مقاصدی فراتر از یک کمونیست است که از ریشه های بورژوازی سرچشمه می گیرد. با ارائهٔ این توجّهات و پرسش هایی در این باره که، کار هنری در ترکیب واقعی ال سالوادور (و به طور عموم در آمریکای مرکزی) چه کاربردی دارد، من فکر می کنم بجا خواهد بود

www.iran-archive.com

اگر بپرسم: آیا دیدگاه بورژوایی در ما همهٔ امکانات خود را به کار گرفته است؟ من شخصاً اعتقاد دارم که نه! و بالاتر از آن، معتقدم که سازنده ترخواهد بود اگر ما از امکانات خلاّق آن سود جوئیم، به گونه ای که نه تنها جنبه‌های منفی آن را پشت سر بگذاریم بلکه از مصالح آن را برای ایجاد یک وضع ایده آل از هنر نوین مردم، استفاده کنیم ــ هنری که به هرحال رشد سریع خود را خواهد داشت و نشان زندگی نوینی خواهد بود که ما سالوادوری ها باید برای پیروزی بیابیم. امکانات هنری و فرهنگی بورژوازی تمام نشده است (باری، الیگارشی و امپریالیسم آن را بر هنرمندان و بر مردم ال سالوادور، که به گونه ای سخت و دور از ظرافت مصرف کنندهٔ نهائی آنند، تحمیل کرده است). بنابراین بهتر است که ما نویسندگان انقلابی راهی را از بطن بورژوازی برای هنر آینده باز کنیم، تا ادبیّات انقلابی آیندهٔ ال سالوادور، ضمن رشد خود، موجب تسریع سقوط و فروپاشی فرهنگ بورژوازی نیز باشد؛ یعنی رویارویی با تضادّها و مشکلات درونی و غیرقابل حلّ این فرهنگ، دیدن چهرهٔ واقعی آن و در نتیجه، رساندن آن به بن‌بست آگاهی رندانه ولی مقدّس مردم؛ بن بستی که، اگر بگذاریم هنر موجود بدون هیچ گونه مشکل، به دست خلاّقان منطقی آن، یعنی هنرمندان بورژوازی ــ هنرمندان متعهّد بورژوازی ــ رشد کند، به ناچار به آن خواهد رسید.

۳

در ادامهٔ این بررسی، و نزدیک تر شدن به آنچه کار فردی مرا در بر می گیرد، بجاست که پرسش زیرین را مطرح کنم: تا کنون ملّت ما در چه حدودی در ادبیّات ال سالوادور تجلّی یافته است؟ آیا تاریخ ادبیّات ال سالوادور توانایی آن را دارد که دیدی کلّی و کامل از رشد اجتماعیمان به ما بدهد؟ به نظر می رسد که نه. ولی اگر بپذیریم که بخش عمده ای از این ادبیّات در پنجاه یا شصت سال اخیر ایجاد شده ــ یعنی در گردش زمانی که کشور ما به سرزمینی ویران و نیمه فئودالی تحت سلطهٔ امپریالیسم آمریکای شمالی درآمده، با تودهٔ بزرگی از دهقانان بی پناه و

آواره از یک سوی، و یک الیگارشی غارتگر جایگزین شده از سوی دیگر، و در میان این دو، یک طبقهٔ کارگر نوزاد ضعیف، و یا یک خرده بورژوازی بیگانه، که نطفهٔ یک بورژوازی ملّی بدون داشتن دیدگاهی جامع است ــ در چنین شرایطی آیا ما می توانیم خطی را که هریک از این گروه ها یا بعضی از آن‌ها قلمداد می کنند، در ادبیّات خود دنبال کنیم به گونه ای که بیان معتبری از طبقات ذکر شده باشد؟ یا این که به خاطر انحرافات اقتصادی، سیاسی یا فرهنگی است که سلطهٔ امپریالیسم رشد ما را با منحرف کردن روال کلاسیک آن، قدم به قدم مختلّ می کند و موجب پیدایش طبقات مختلف و آگاهی آنان از طبقه خود می گردد؟ بنابراین، آیا لازم است نشان دهیم که تمام مشکلات روبنایی هنر، با یک تضادّ عمومی و پایه ای ــ که در بین مردم و ملّت از یک سو، و امپریالیسم و دلالان وی از سوی دیگر، وجود دارد ــ مترادف است؟ از آنجا که چنین است، پاسخ تمام پرسش های پیشین می تواند مشخّص گردد و مبنایی باشد که بر اساس آن، ادبیّات ما به دو نیم می شود: بخشی که معمولاً همپای منافع غول دوسر متجاوز (الیگارشی و امپریالیسم آمریکا) است یا مخالفتی با آن ندارد؛ و بخشی که مدّعی است که بیانگر واقعی زندگی، مشکلات، مبارزات و آرزوهای مردمی است. با این وجود، من شک دارم که مسأله به این سادگی باشد.

۴

با درنظر گرفتن ملاحظات پیشین، یعنی نیاز ادبی ال سالوادور و موقعیّت خودِ من در زمینهٔ کار هنری، کوشش داشتم فعّالیّت های فرهنگی خودم را درجهت هدف های زیر، که مسلّما مستلزم پیمودن راهی است دراز، سوق دهم. این هدف‌ها عبارت بودند از: ۱- مبارزه برای هماهنگ کردن فعّالیّت هنری نویسندگان و هنرمندان همدورهٔ خودم بر زمینهٔ یک واقعیّت ملّی، و دگرگون کردن این زمینهٔ ملّی در جهت یک واقعیّت انقلابی. ۲- روشن ساختن مشکلاتی که سنّت های فرهنگی برسر راه ما قرار داده اند، و ارائه اندیشه های نو برای پیشرفت فرهنگ؛ به عبارت

www.iran-archive.com

دیگر، بنانهادن پایه های اساسی فرهنگ در شکل جامع خود ــ درباره جاندار و بی جان، مفید و غیرمفید ــ به طوری که فرهنگ ازهم گسیختهٔ ال سالوادور را مانند سایر فرهنگ ها از یک خصیصهٔ اساسی، یعنی همبستگی نهادی، جامعیّت و هستی ــ چه در سطح فردی و چه عمومی ــ برخوردار سازد. ۳- همگام با هدف کلّی بالا (شمارهٔ ۱)، حمایت از شناخت علمی واقعیّت ملّی خودمان (بر پایهٔ روش مارکس و لنین)، و پیکار در صف انقلابیّون به همراه کار خلاّقه ام، که هدف والای ادبیّات و هنر نوینی است که می تواند الهام بخش جامعهٔ انسانی باشد.

۵ پس از ارائهٔ نظرات قطعی بالا، لازم است به بررسی جزئیات و خصوصیّات آن ها پردازم. قبلاً گفتم شاعری دست اندر کار پیکار سیاسی در صفوف حزب کمونیست هستم. امّا این گفته فقط از دو واقعیّت خبر می دهد: یکی آنکه وجدان اجتماعیم فعّال است؛ و دیگر آن که به سازمانی بستگی دارم که پدیده های اجتماعی را به صورتی قابل قبول توصیف می کند. این واقعیّت، مسئولیّت مرا در زمینهٔ تلاش انسانی برمی انگیزد. این مسئولیّت در بطن عملکردهای خاصّ حزب، به شکل اَعمال انقلابی مشخّص انجام می پذیرد. شعرهای من، علاوه بر حفاظت از این مسئولیّت و منابع خاصّ خود، هدف های دیگری هم دارد. یعنی در لحظهٔ خلاقیّت، به ورای قلمرو اخلاقی صرف در لحظه ای که قدرت تخیّل، در میان سایر مسایل، مطرح می شود، حرکت می کند. تخیّل، واقعیّت موجود را برجسته تر نمودار می سازد و چنین تصویری به احتمال، بیشتر مقبول عام خواهد بود زیرا علاوه بر آشکار کردن دنیای واقع و تأمین مبارزه برای آزادی، جنبه های ورای این واقعیّت، یعنی جنبه های جاودانی آن را نیز بیان می کند. شاید بی مناسبت نباشد که در این جا به تأثیر هنر و ادبیّات در بهبود وضع انسان و طبیعت توجّه کنیم. از سوی دیگر، بایستی به خاطر داشته باشیم که در زمینهٔ هدف های سیاسی (پیروزی تودهٔ مردم و آگاهی آن ها بر احوال و نیازهای خود)، شعر و هنر نیز باید همپای آن با

همهٔ امکانات خود در این راه بکوشند، یعنی حقیقت مورد نظر را به کمک خلاقیّت هنری به شیوهٔ بی نهایت مؤثّر عرضه دارند.

۶ به این دلیل، مدتی است که من می گویم یک شاعر مهمّ امروزی برای ایجاد بدنهٔ کار خود به دو مبدأ نیاز دارد: درک عمیق از زندگی و تصوّر او از آزادی. بنابراین، چنین شاعری باید با جدیّت زیاد زندگی کند و در جریان فشردهٔ زندگی و طبیعت و آنچه انسانی است قرار گیرد. او باید به درون حفره های تاریک قلبش فرو رود و همپویه با نمایشنامهٔ قیام باشکوه مردم قیام کند. او درعین حال باید شاهد عریانی حشره ها، و مصیبت های کوهواره ها باشد. از میان این تجربه ها، که حاصل سال ها تلاش و آمدوشدهای اعجاب انگیز روزانه است، و همگام با ابزار بیانگرش (سبک، عناصر هنری)، او قادر خواهد بود از عهدهٔ آفریدن یک اثر هنری بزرگ برآید، به شرطی که صاحب آن تصوّر، درک روشنی از آزادی خلاّق و مسئولیّت خود نسبت به زیبایی داشته باشد. در این راه، ابزارها و معیارهای سودمند فراوانی را می توان به کار گرفت: کاربرد «انتقاد تحلیلی» در یک اثر خلاّق نوین، سنّت فرهنگی انسانی، برخورد رضایت بخش با اسطوره ها و استفادهٔ بجا از نمادها از لحاظ شایستگی آن ها برای هر دوره ای.

۷ اصولاً شاعر باید به هنر، به زیبایی، باورمند باشد. شاعر باید محتوایی را که از دیدگاه زندگی و مردمی اش ناشی می شود (به عنوان مسؤولیّت بزرگی که باید با زندگی همپیوند باشد) برگزیند و به فوران «زیبایی» اش برکشاند. و اینجا، در این سخن، جایی برای طفره رفتن و تحریف عبارات نیست. شاعر چنین است چون شعر می گوید؛ چون آثار زیبا می آفریند. درحالی که اگر کاری از این کند، می تواند هرچه که می خواهد باشد مگر یک شاعر. این خصلت (دلخواهی) به طور یقین ناشی از

www.iran-archive.com

جایگاه ممتاز شاعر در میان مردم نیست، بلکه به خاطر مکان مشخصی است که او در میان مردم، منتهی با محدودیّت دقیقی در کار ــ همان خصوصیّاتی که در کار پزشکان، درودگران، سربازان و حتّی جنایتکاران وجود دارد ــ اشغال می‌کند.

۸ از من به شکل های گوناگون پرسیده می شود: آیا یک شاعر یک کمونیست است؟ در پاسخ، با آنچه تاکنون گفته ام شروع می کنم: مسئولیّت بزرگ یک شاعر، کمونیست یا جز آن، در مقابل خودِ نهادِ شعر است، در مقابل زیبایی است. این قضیّه ــ چنان که استادان ریاضی عادت به گفتن دارند ــ مسؤولیّت خصوصی خود شاعر است. یا به تعبیری دیگر، اگر کسی ترجیح دهد، درجهٔ وجدان انقلابی او است که در زمانی که به آفرینش خود ادامه می دهد و روال مضامین صحیح را پی می گیرد، فرمان واقعی زمان را به او القاء می کند. با توجّه بر آنچه که درمورد روال و مضامین گفتیم، باید اضافه کنم که در این زمینه یک فرضیّه اصلی کهن را درنظر دارم که کاملاً صادق است، و آن اینکه: هرچه در زندگی جای دارد، در شعر جای دارد. شاعر ــ و بالاتر از همه، یک شاعر کمونیست ــ باید تمام زندگی را تلفّظ کند: مبارزه پرولتاریا، زیبایی معابد کلیسایی که از استعمار اسپانیا برای ما مانده است، زیبایی اعجاب انگیز عشق ورزی، پیش گویی از آیندهٔ بارور، و نشانه های بزرگی که روزان را برای ما پیام آور اند.

۹ اکنون بپرسیم: سخن از کدام زیبایی است؟ زمانی که می گوییم زیبا، به چه اشاره می کنیم؟ روشن است که ما خطرهای کاربرد عباراتی را که ایده آلیسم سعی کرده از آن خود سازد می شناسیم. از زمان افلاتون تا عصر مشتاقان پُرسوز نوین معلّق به چیزی که هرگز جز حماقت نبوده است ــ همان «هنر برای هنر» ــ واژه هایی با

چنان معانی گیج کننده و دستکاری شده وجود دارند که اکنون مصرف آن ها برای یک انقلابی، بدون متّهم شدن به داشتن نظراتی در قطب مخالف معنی فلسفی شان، ممکن نیست. چنانکه من پیشتر روشن ساختم، زمانی که ما از زیبایی و زیبا سخن می گوییم، نباید حتّی برای یک لحظه زمینه های شکل و فرم را از دست بدهیم. وحدت جدایی ناپذیر شکل و محتوی است که اثر هنری را می سازد. بر این پایه است که ما می گوییم زیبایی اصل اساسی شعر را تشکیل می دهد. فراتر از این، ما مفهوم زیبایی و زیبا را واقعیّتی فرهنگی می دانیم ــ با هدیه ای از وسعت تاریخی و ریشه های اجتماعی.

۱۰ و امّا دربارهٔ فرم شعر، و هنری که «زشتی» را پرورش می دهد؟ این نیز از من پرسیده می شود. ولی این یک بحث منطقی در برابر مفهوم زیبایی نیست. «زشتی» می تواند به اصطلاح در فرم وجود داشته باشد، یا اینکه خود زیبایی، بیش از حدّ معمول (به خاطر خصلت غیرسنّتی و روالی که منتقل می شود) پنهان بماند. دیگر اینکه ممکن است به سبب تضادّها چنین به نظر برسد.

۱۱ کار خلاّق شاعر کمونیست، به نظر من، روشن است که سطوح مختلف دارد. بسته به نیازهای روزانهٔ مبارزه، شاعری که به صفوف حزب کارگران و دهقانان پیوسته است باید شعارهای انگیزش سریع خلق کند، سرودهای طنزآلود و اشعاری بسرایید که قیام شورشیان علیه استعمار را بر می انگیزند. می توان پرسید که سطح چنین تلاش هایی از نظر شعری چیست؟ جواب این است که بستگی به مورد آن دارد. لیکن به طور کلّی، نتیجه آن از لحاظ فرم بی نهایت فقیرانه است، هرچند زمینه تاریخی ـ سیاسی آن، بسته به موقعیّت ها، می تواند بسیار با ارزش باشد.

www.iran-archive.com

۱۲ حزب باید شاعر را برای یک کمونیست مبارز بودن، در حدّ شایستگی یک عضو توده ای آماده برای انقلاب، تربیت کند. شاعر و هنرمند باید به آموزش فرهنگی همهٔ اعضای حزب در حدّ توانایی خود یاری برساند. حزب، به خصوص، باید به شاعر کمک کند تا یک انقلابی مؤثر باشد، سربازی با نشانه گیری دقیق و ــ سخن کوتاه ــ یک عضو مجهّز. شاعر باید همهٔ رفقای خود را با ناظم حکمت و پابلو نرودا آشنا سازد و مفهوم روشنی از نقش کار فرهنگی در پیشبرد امر مبارزهٔ انقلابی، به آن ها ارائه دهد. او باید مطمئن شود که، به طور مثال، منشی کمیته مرکزی به «خوان مقدس صلیبی»،[۲] «هنری میشو»[۳] یا «جان پرز مقدس»[۴] عشق می ورزد.

۱۳ لازم است که این اشتباه، این دیدگاه مخرّب ماشینی، ریشه کن شود که شاعر متعهّد به مردم و به زمان خود، فردی عصبانی و انباشته از درد است که در طول زندگیش بی تأمّل شعار می دهد: «بورژوازی حال آدم را بهم می زند»؛ «زیباترین چیز در دنیا جلسهٔ اتّحادیه است»؛ و «سوسیالیسم باغی از گل های سرخ بارور است در ملایم ترین آفتاب». زندگی ساده نیست، و حساسیّتی که شایستهٔ یک مارکسیست واقعی است، باید به تمامی درک شود. وظیفهٔ شاعر است که با شکل های ماشینی اندیشه بجنگد. شیوهٔ برنامه ریزی مانع رشد شاعر ــ که به عنوان فاتح کهکشان ها، همیشه تشنگی خود را برای نوجویی تازه تر می کند ــ می شود و به مفهوم های بالقوّه مثبتی که در وجود او نهفته اند آسیب می رساند.

۱۴ کسی شاعر را چنین توصیف کرد که اگر نوشتن را از او بگیریم نمی تواند زندگی عادی داشته باشد. ساختار این اندیشه شبیه احساسی است که چندین سال پیش ریشه گرفت: غیرممکن بودن خلاقیّت برای کسی که انقلابی نیست. اگر

انقلاب، یعنی مردم من، حزب من، تئوری های انقلابی من، ستون هایی هستند که من می خواهم زندگیم را بر آن ها پایه گذاری کنم و بر افرازم، و اگر من زندگی را با تمام شدتی که دارد بزرگ ترین منبع جوهر شعری می دانم، آنگاه خلاقیّت کسی که مسئولیّت خود برای انسان بودن و مبارز بودن را ترک می کند برایم چه مفهومی پیدا می کند؟ بدون شک هیچ. اینجا لازم است توضیح بدهم که چنین مفهومی، نه ربطی به «فرم بیانی» دارد (اگر تکرار مکرّرات را ببخشید) و نه ارتباطی با رابطهٔ شعر با وظایف مدنی.

احساسی که به آن اشاره دارم با توجّه به عینیّت های واقعی اثبات می شود. من این نکته را با نقل چند سطر از روژه گارودی[۵] تصویر خواهم کرد که ترکیب و ترسیم دقیقی از همپیوندی موضع انقلابی با زندگی ما را بازگو می کند. این فیلسوف فرانسوی می گوید: «مارکسیسم-لنینیسم به ما اجازه می دهد سه نیروی بزرگ را که جهان امروز را از لحاظ آثار اعجاب انگیز روشنفکری به حرکت درآورده اند درک و زندگی کنیم: نخست: مطلق ترین انسان دوستی، شکوهمندترین مفهوم از انسان، مفهومی با افق های بی پایان؛ دوّم: مطمئن ترین روش علمی، آنچه نتیجهٔ دیالکتیک مارکسیستی و بزرگ ترین نیرو برای کاربرد این علم و مفهوم انسان دوستی است؛ سوّم: انقلاب پرولتاریا و عشق به انسان، بهترین وسیله برای رسیدن به حقیقت و نیرویی که به حقیقت پیوستن آرزوها را ضمانت می کند.» آیا می توان برای شعر، پایه ای از این بهتر تصوّر کرد؟

۱۵ **یک انقلابی، علاوه بر چیزهای دیگر، مفیدترین انسان دوران خود است زیرا زندگی وی تلفیق نتایجی است که بر عالی ترین منافع انسانی دلالت دارد. این درمورد شاعر انقلابی نیز صادق است. او، به عنوان یک انقلابی و یک شاعر، با انتشار نخستین واژه اش، تمام مردمی را مخاطب قرار می دهد که به دفاع از بالاترین خواست هاشان برخاسته اند. به این دلیل، حتّی بحث کردن با کسانی که ادّعا**

www.iran-archive.com

دارند در شعر، مفهوم‌های اجتماعی و تصویرهای انسان گرایانه عناصر غیرشعری هستند، کاری احمقانه است. احمقانه، عمدتاً به این علّت که این بحث ها، به خودی خود، دالّ بر ردّ تقدّم جامع بودن و جهانی بودن شعر اند.

۱۶ اندیشیدن دربارهٔ شاعر به عنوان یک پیامبر کاری بسیار درست است. این گونه برخورد نیز خود یک عمل شاعرانه است که در آن، چنین به نظر می رسد که آفرینندهٔ اشعار از فراز بیشه های جنگلی به آیندهٔ بشریّت چشم دوخته و راه های بزرگ را نشان می دهد.

امّا، من ترجیح می دهم که به شاعر بیشتر به عنوان مدافع زمانهٔ خود نگاه کنم تا مدافع آینده. زیرا اگر بیش از اندازه درمورد آینده پافشاری کنیم، بیم آن می رود که حال را نیز از دست بدهیم، صرفنظر از این که خوشمان بیاید یا نه. با این کار در معرض این خطر نیز قرار می گیریم که از سوی مردمی که غرق در زندگی روزمرّه هستند درک نشویم. هر مسألهٔ انقلابی ــ از دیدگاه شاعرانه ـ باید از این نقطهٔ نظر مورد بررسی قرار گیرد. به عنوان مثال، آیا ما شاعران انقلابی آمریکای لاتین باید کار خود را روی پیشگویی جامعهٔ سوسیالیستی متمرکز کنیم پیش از آنکه به حدّ شناخت از عناصر ادبیّات، تضادّها، مصیبت ها، نقص ها، آداب و رسوم و مبارزات جامعهٔ کنونی برسیم؟ من صمیمانه معتقدم که نه. به اعتقاد من، برای این که یک خوانندهٔ متوسط در دنیای سرمایه داری به ضرورت انقلاب ایمان بیاورد، در میان مسایل بسیار، باید با چگونگی طرح ریزی توطئه های خشن بورژوازی، با کردارهای فردی در دنیای ماقبل سرمایه داری، با برخورد بین احساسات بشردوستانه، اشراف منشانه و تردید ناشی از استثمار، نیز آشنایی یابد. علاوه بر این، می دانم که باید به خواننده امکان آشنایی با نقطهٔ نظرات جدید داده شود تا درمورد زندگی، رویدادهای مردمی و حتّی تاریخی ملّی که همیشه از طرف طبقات حاکم تحریف شده اند ــ انحرافی که ادبیّات با همین منابع مشخّص

خود، مشکلی برای مبارزه با آن نخواهد داشت ــ آگاهی یابند. تنها بعد از چنین کاری، پس این فعّالیّت تخریبی (و من آن را نفی نمی کنم) است که می توان نمای ساختمان آینده را، بدون موانع بزرگ، تصویر کرد.

لازم است که توجّه را به یک جنبهٔ اساسی این نقطه نظر جلب کنم: من معتقدم که این تزها نه تنها در مراحل مقدّماتی طغیان و پیروزی هر انقلاب آمریکای لاتین، بلکه حتی زمانی نیز که انقلاب در راه ساختمان سوسیالیسم پیش می رود معتبر اند. حتّی اگر در این مرحلهٔ آخر، فقط بخشی از آن ها مؤثّر باشند.

۱۷ درود بر شاعر انقلابی: برای قانع کردن نسل هر زن و مردی از او به خاطر انقلابی بودن در اینجا و اکنون، در این زمانهٔ دشوار؛ تنها انسانی که توان آن را دارد تا مضمون حماسه ای باشد. انقلابی بودن در زمانی که انقلاب دشمنان خود را حذف کرده و به هرمعنایی خود را استحکام بخشیده باشد، بی شک می تواند باشکوه و قهرمانانه باشد. امّا، در زمانی که هدیهٔ یک انقلابی غالباً مرگ است، این چنین بودن، به درستی شرافت شاعر را می نمایاند. یک شاعر، پس، شعر نسل خود را می گیرد و به تاریخ تقدیم می کند.

۱- Poetyr & Militancy in Latin America

۲- Roque Dalton

۳- St. John of the Cross، و به زبان فرانسوی St. Jean de la Croix (سن ژان دو لا کروا): مُصلح فرقهٔ «کارمل» (Carmel) و مؤلّف رساله هایی است که وی را در مقام یکی از بزرگترین عارفان کاتولیک جای می دهد.

۴- Henri Michaux: شاعر و نقّاش فرانسوی، بلژیکی تبار، که آثاری دارد حاکی از سفرهای واقعی یا خیالی وی.

www.iran-archive.com

۵- Saint John Perse، و به گواهی درخور تردید برخی منابع، همان Leger, Alexis St-Leger (۱۸۸۷-؟) ــ شاعر فرانسوی ــ است که در سال ۱۹۴۰ به ایالات متّحدهٔ آمریکا مهاجرت کرد. لیکن در اَعلام فرهنگ لاروس از وی به عنوان «سن ژان پرس» نام برده نشده و تاریخ تولّد و وفات وی نیز، به ترتیب سال های ۶۱۶ و ۶۷۸ ذکر شده است.

۶- Roger Garaudy

اپوزیسیون عراق در گرداب «توفان صحرا»*

ترجمهٔ: محمود شفیق

خطا خواهد بود اگر تصوّر شود که «توفان صحرا» پایان یافته است. این اندیشه در نزد گروهی از نیروهای اپوزیسیون، که زمانی گمان می کردند «آزادی» کویت به وسیلهٔ عملیّات «توفان صحرا» با سرنگونی رژیم صدّام حسین همراه خواهد بود، چیزی جز خوش باوری و ساده نگری نبود.

امروز بر هرکسی روشن است که «توفان صحرا» سیاستی به هم پیوسته و گسترده است که تا دو هدف زیرین را به تحقّق نرساند پایان نخواهد یافت:

نخست: اعمال فشار، تحمیل فرسایش و ایجاد یأس در جنبش مردمی به منظور رساندن آن به حدّ آمادگی برای پذیرش بی چون و چرای هر راه حلّ ــ یا جبهه ای ــ که آمریکا، تحت عنوان استقلال کشور، ارائه دهد.

دوّم: تعیین یک جانشین سازگار با ویژگی های «نظم نوین جهانی» آمریکایی در جهت وابستگی و خدمت به منافع مورد نظر آمریکا. جانشین دست نشانده ای که وظیفه ای جز نابودی بنیهٔ اقتصادی، سیاسی و نظامی کشور و تضعیف زیرساخت اجتماعی و فرهنگی آن، و در نهایت، به گرسنگی کشاندن و نگون بخت

www.iran-archive.com

کردن مردم عراق نداشته باشد؛ کاری که صدّام حسین به گونه ای شایسته ــ که تاریخ آن را با حروف سیاه خواهد نوشت ــ انجام داده است.

در این چارچوب است که می توان این بار سَره یا ناسَره بودن هرگونه اقدامی را از سوی نیروهای اپوزیسیون ارزیابی کرد و مرزبندی سیاسی را در راستای ایجاد جبهه ای وسیع که بتواند وظیفه ای ارزنده در تعیین ساختار سیاسی آیندهٔ کشور بر عهده گیرد، مشخّص ساخت. بی شک چنین جبهه ای در مبارزه علیه رژیم صدّام و نیز توطئه های آمریکا، تنها زمانی موفق خواهد بود که هیچ یک از نیروهای ضدّ رژیم هدف های نهایی و استراتژیک خود را از توده های مردم پنهان نکنند.

متأسّفانه، باید اذعان کرد که درست در چنین اوضاع و احوالی، یعنی با وجود افراد و سازمان های ناشناخته در درون اپوزیسیون بود که، در زیر چتر طرح «توفان صحرا»، شرایط برگزاری کنفرانس وین به ابتکار و میزبانی آمریکا به وسیلهٔ نماینده اش ــ دیوید مک ــ و دست اندرکاری احزاب و سازمان هایی که وجودشان تنها پس از جریان دوّم اوت ۱۹۹۰ اعلام شد، به وجود آمد. در بارهٔ این نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون باید گفت که نه تنها با داخل کشور هیچ گونه ارتباط نداشته اند، بلکه با صفات و شرایط ویژهٔ هر انقلابی، مانند میهن پرستی و فداکاری در راه رهایی خلق های عراق از سلطهٔ نظام فاشیستی حاکم، بیگانه بوده اند. (در اینجا باید تصریح کنیم که قصد ما نمایندگان جنبش ملّی کُرد، که بنا به ملاحظات ویژه ای در کنفرانس شرکت کردند، نیست.)

به اختصار و به طور مشخّص باید گفت که سیمای «نظم نوین جهانی» و هویّت به اصطلاح دموکراتیک آن، به وضوح آشکار می سازد که هدف، حفظ منافع آمریکا است؛ منافعی که کاخ سفید، از طریق توطئه های پنهانی و مانورهای «دموکراتیک»، قصد دست یابی به آن ها را دارد:

ــ تحمیل یک جانشین (آلترناتیو) سیاسی، که اکنون به واسطهٔ خرابی ها و شرایط نامساعد ناشی از عملیّات «توفان صحرا» از یک سو، و عملکرد صدّام

حسین و دارو دسته اش از سوی دیگر، امکان پذیر شده است.

ــ ایجاد یک نظام سیاسی که ساختار آن نه منطبق بر خواست های دیرینهٔ جنبش میهنی، بلکه برشالودهٔ گرایش های فردگرایانه و سکتاریستی متّکی باشد.

در چنین شرایطی، طبیعی خواهد بود اگر، برای تشکیل جبههٔ اپوزیسیون یا برگزاری کنفرانس و گردهم آیی هایی در این راستا، معیارهایی چون مردمی بودن جنبش، احزاب و سازمان های وابسته به آن، پاسداری از منافع خلق ها، و دفاع از منافع ملّی کشور و استقلال راستین میهن، اهمیّت خود را از دست بدهند و در عوض گرایش هایی چون وابستگی فزاینده به سیاست های هیأت حاکمهٔ آمریکا و رژیم های وابسته به آن، جایگزین آن ها شوند.

علی رغم وجود چنین نیّات و مقاصد امپریالیستی، ما با کمال دردمندی و نگرانی مشاهده می کنیم که برخی از نیروهای افراطی اسلامی و غیر اسلامی درون اپوزیسیون، برای ارضای منافع تنگ نظرانهٔ خویش، با توسّل به اقداماتی چون کارشکنی، اخلال و نیز تعطیل دبیرخانهٔ «کار مشترک میهنی» و نقض قطعنامه های آن، عملاً آب به آسیای امپریالیسم آمریکا می ریزند. تردیدی نیست که این گونه اقدامات سکتاریستی، نیروهای اپوزیسیون را در مقابل دشمن، و در راستای نجات خلق هایمان از دیکتاتوری صدّام و استقرار یک نظام دموکراتیک راستین، تضعیف می کند.

ما، همانگونه که بارها تصریح کرده ایم، معتقدیم که باید بر بنیادی ترین اصول تشکیل یک ائتلاف همه جانبهٔ میهنی، ملّی و اسلامی ــ که عاری از هرگونه برتری جویی حزبی یا سطله طلبی باشد ــ تأکید کرد. به نظرما، تنها چنین ائتلاف همه جانبه ای می تواند از بروز هرگونه اختلاف و چند دستگی و درگیری سیاسی میان نیروهای ضدّ رژیم، که در ظرف سه دههٔ گذشته به صدّام حسین امکان شعله ور ساختن جنگ ایران و عراق و اشغال کویت را داد، پیش گیری کند.

خیال پروری است اگر بر این باور باشیم که با تضعیف حزب [منظور حزب

www.iran-archive.com

کمونیست عراق است ــ مترجم] یا دیگر نیروهای میهنی، و سنگ اندازی در راه نبرد میهنی، می توان به سودبری های دراز مدت دست یافت.

همچنین، اشتباه فاحشی خواهد بود اگر گمان کنیم که می توان با استفاده از از اوضاع تلخ و دردناکی که خلق های ما در آن بسر می برند، و با زیر پاگذاشتن هویت ملّی و آرمان های دموکراتیک، خواست های زودگذر و شخصی را بر خواست عمومی استقرار یک حکومت دموکراتیک ــ که متشکّل از دو عنصر اساسی آزادی های سیاسی و عدالت اجتماعی است ــ و پیشرفت ملّی مسلّط کرد.

بنابراین، آنچه باید مورد توجه نیروهای ملّی اپوزیسیون قرار گیرد، هدف های میهنی و نیز شرایط و اوضاع پیش گفتهٔ پیرامون است. در این تردیدی نیست که در حال حاضر، نجات و اعتلای اجتماعی - سیاسی و اقتصادی مردم عراق به عوامل متعدد، از جمله عامل بین المللی، بستگی دارد. امّا، برخلاف برخی گرایش ها، که در امر نجات کشور برای عامل خارجی اهمیّت بیشتری قائل می شوند، ما، ضمن پذیرش اهمیّت این عامل، بر این باوریم که عامل اصلی را باید در درون کشور ــ یعنی در میان نیروهای ملّی ــ جستجو کرد. این بدین معنی است که ضمن بهره گیری از عوامل بین المللی، این نیروهای ملّی ضدّ رژیم هستند که باید تصمیم ها و برنامه های اساسی را در جهت مصالح ملّی و آیندهٔ کشور اتخاذ و تعیین کنند. بنابراین، اگر بپذیریم که یکی از شرایط اصلی سرنگونی رژیم، اتحاد همه نیروهای میهنی است، این اتحاد تنها زمانی می تواند به پیروزی دست یابد که اصول زیرین در کارپایهٔ مبارزه اش قرار گیرند:

۱- مبارزه در راستای استقرار یک نظام دموکراتیک پارلمانی (چند حزبی)؛

۲- پاسداری از تمامیّت ارضی و استقلال میهن؛

۳- وفاداری به اصل آزادی مردم عراق در انتخاب شکل حکومت آیندهٔ خود؛

۴- تأمین حقوق و دیگر آرمان های ملّی و مشروع خلق کُرد در چارچوب یک حکومت «فدرال» و دموکراتیک که همهٔ خلق های عرب، کُرد و دیگر اقلیّت های ملّی و مذهبی عراق خواهان آن هستند؛

۵- از میان بردن تمام اَشکال و عوامل ستم و تبعیض؛

۶- بازگشت عراق به مواضع سابق خود در جبههٔ جنبش های آزادی بخش عربی و جهانی.

ما همچنان بر این باوریم که احزاب، سازمان ها، نیروها و عناصر میهنی عراق توانایی آن را دارند که، چنانچه بخواهند، جنبش اپوزیسیون را از وضع کنونی تشتّت و دام گستردهٔ «توفان صحراء» نجات دهند. به نظرما، تشکیل گردهمایی ها و کنفرانس های میهنی با شرکت همهٔ نیروهای اپوزیسیون، به شرط احترام متقابل به آراء و عقاید و دوری جستن از تحمیل نظرات، نخستین گام مثبت و بنیادین در این راستا خواهد بود.

در پرتو چنین گردهمایی ها و کنفرانس ها است که جبههٔ اپوزیسیون، هم در سطح میهنی ــ در راه نجات ملّی، و هم در عرصهٔ خارجی ــ علیه دیکتاتوری ها، همگام با دیگر همرزمان و مبارزان بین المللی، منسجم تر ونیرومندتر خواهد شد، و به خواست های روشن تر، ساختار و کارآیی پیشرفته تر، پایگاه‌های وسیع تر، دیدگاه و برنامهٔ عمیق تر و شعارهای مشخّص تر و مردمی تر، دست خواهد یافت.

به گمان ما، دیدارهایی که در اربیل به ابتکار و دعوت مسعود بارزانی، رهبر حزب دموکرات کردستان عراق، میان نیروهای اپوزیسیون صورت گرفت، کوشش مثبتی است که راه را برای رسیدن به هدف های یاد شده هموار می کند.

ما از بذل هیچ کوشش، مساعدت و اهتمامی که به انسجام و تقویت جبههٔ اپوزیسیون و به ویژه به دیدارهای اربیل یاری رساند، دریغ نخواهیم ورزید.

---

* از روزنامهٔ «طریق الشّعب» (راه مردم)، ارگان مرکزی حزب کمونیست عراق، ۱۴ سپتامبر ۱۹۹۲

www.iran-archive.com

Donya

Political and Theoretical Journal
of the Central Committee of the
Tudeh Party of Iran

Volume 6, Year 1, No. 1
Winter 1993

T.P.I. Publications
Postfach 100644, 1000 Berlin 10, Germany

www.iran-archive.com